

۳۲۲۷
خطی / فهرست شده
۵۹۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

زهی حمد و ثنا صانعی را که عاشقان وادی ایمن را بطور محبت راه داد
و سوختگان نار فراق را از منبع فیض آبیاری افاضه حیات ابدی بخشید
و زهی سپاس قیاس که محبوبان خویشرا بنوازش یحبهم و یحبونه
چراغ دل را نورانی ساخت و از حیرت نهفتگان وادی معرفت بتوهم
وجهی از عرفان تسلی گشت که ما عرفناک حق معرفتک و از والهان
درگاه عظمت و جلال با دنی طاعتی راضی شد که ما عبدناک حق عبادتک
پادشاهی که در سرادق لم یزلی بفردانیت معروفست و در سرای لایزالی
بوحدانیت موصوف صدای ملکوتش قل اللهم مالک و ندای
جبروتش کل شیء هالک کلام کلیمش از رضای کبریائش سبحانک
تبت الیک و ندای حبیب نداکش در بیدای وصف ثنایش لا احصی
ثناء علیک دائمیکه از انقلاب حوادث گرد تعین تغییر بر چهره جلال دوام
او ننشیند دیده ادراک عقلا چهره خیال جمال او نه بیند شعشعه برقع
جمالش الکبریاء ردائی و طنطنه صیت جلالش العظمة ازاری
و وسعت میدان کمالش لا یسعنی ارضی و لا سمائی جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

زهی حمد و ثنا صانعی را که عاشقان وادی ایمن را بطور محبت راه داد
و سوختگان نار فراق را از منبع فیض آبیاری افاضه حیات ابدی بخشید
و زهی سپاس قیاس که محبوبان خویشرا بنوازش یحبهم و یحبونه
چراغ دل را نورانی ساخت و از حیرت نهفتگان وادی معرفت بتوهم
وجهی از عرفان تسلی گشت که ما عرفناک حق معرفتک و از والهان
درگاه عظمت و جلال با دنی طاعتی راضی شد که ما عبدناک حق عبادتک
پادشاهی که در سرادق لم یزلی بفردانیت معروفست و در سرای لایزالی
بوحدانیت موصوف صدای ملکوتش قل اللهم مالک و ندای
جبروتش کل شیء هالک کلام کلیمش از رضای کبریائش سبحانک
تبت الیک و ندای حبیب نداکش در بیدای وصف ثنایش لا احصی
ثناء علیک دائمیکه از انقلاب حوادث گرد تعین تغییر بر چهره جلال دوام
او ننشیند دیده ادراک عقلا چهره خیال جمال او نه بیند شعشعه برقع
جمالش الکبریاء ردائی و طنطنه صیت جلالش العظمة ازاری
و وسعت میدان کمالش لا یسعنی ارضی و لا سمائی جل جلاله





وعمّ نواله وعظم شانه رباعی ای ذات تو بر کل ممالک مالک ÷ وی
راه روان کوی عشقت سالک ÷ من وصف تو از کلام تو میخوانم ÷ انت
الباقی وکل شیء هالک ÷ وکلریزان صلوات وافیات وعبیرزان
تحیات زاکیات نثار روضهٔ مطهر ومرقد معطر قافله سالار عاشقان درگاه
وپیشرو سالکان آگاه که بیهوشان وله وحیرت را بمقصد اقصی
ومطلب علی رسانید ÷ وسرور مجردانی که دست افشانان دوکون
بمقصود نشاتین دوجهانی فایز گردانید ÷ وحادی شوق مشتاقان
درگاه بآب رطب اللسان موعظه هدایت اثر بگردش وجد وسماع در آورد ÷
رباعی ای ختم رسل دوکون سرمایهٔ توست ÷ افلاک یکی منبر نه پایهٔ توست ÷
گر زانکه ترا سایه نباشد چه عجب ÷ تو عرشی وآفتاب در سایهٔ توست ÷ ونامیم
روایح سلام وصلوات وشرایف لطایف ولطایف رحمات وتسلیمات
نثار ارواح مقدس آل ÷ وعترت او که حقایق شناسان سر لاهوت
وراه نمایان مسالک ملک وملکوت ÷ وپیشوایان عرصهٔ جبروت اند ÷
وعلیهم دار الرحی درشان ایشان ÷ ولهم تقبل زبان المروة والصفا
سزاوار شان صلوات الله وسلامه علیهم ما دامت الافلاک

دائرة

دائرة وما دارت الکواکب سایرة خصوصا قطب الرحی الدوران
وقسیم الجنة والنیران خلیفته بلا فصل سید الاصفیاء
ابن عم المصطفی علی المرتضی ما دامت الارض والسماء رباعی
اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست ÷ گنجایش بحر در سبو ممکن نیست ÷ من ذات
علی بواجبی کی دانم ÷ اما دانم که مثل او ممکن نیست ÷ وبعد این چند کلمه
است در بیان آنکه وجد وسماع وغشیت وامثال این اصلی دارند بدلیل
عقلی ونقلی اگر بعضی ایمنی بر خود به بندند قدحی در حقیقت آن ندارد ÷
واین رساله که مسمی بفرح السالکین است مشتملست بر مقدمه وسه
فصل وخاتمه مقدمه در بیان وجد وتواجد ووجود فصل اول در بیان آیات
واحادیثی که دلالت بر اثبات وجد دارد فصل دوم در بیان جواز حرکت
دوری از عارفان ببرهان عقلی فصل سوم در آداب وجد وسماع چنانچه
از اکابر دین بصحت رسیده ومرضی عقلا است خاتمه در بعضی نصایح
ومواعظ از ائمهٔ هدی علیهم السلام وکلام حکما که حقیقت از مشکوة نبوت
وسیرت انبیا اقتباس نموده اند وبالله التوفیق وعلیه التکلان
مقدمه در بیان تواجد ووجد ووجود بعضی بجای وجود مقام میگویند

چنانکه در صفة الصفا است بدانکه چون تواجد از باب تفاعل است معنی لغوی
این خود را با وجد داشتن از قبیل تمارض که مرض را بر خود بستن باشد پس مراد
در اینجا نه اینست که بمقتضای دعوت نفس وهوا با تکلف وخودنمائی وانما
چنانکه شیوهٔ ارباب تکلف است چه حدیث است که ان الاتقیاء امتی برآء
من التکلف تکلف طور ارباب تصوف نیست بلکه بواسطهٔ حسرت وندامت
بتذکر سوابق اعمال وافعال وکثرت مداومت بتصور تضییع اوقات وتشتت
احوال وغلبهٔ اندوه ومحاسبه ومکافات وسعی وجهد در تدارک مافات
بنابر آنکه مبتدی چون در مقام توبه در آید که عبارت از ندامت از معصیت
ایام گذشته وعزم جزم بر نکردن معصیت در زمان آینده است که بفکر گناهان
کرده وتضییع عمر تلف کردهٔ خود افتد البته دردی وسوزی عارض وخواهد شد
وهر کس دردی وسوزی دارد از قبیل درد چشم وسر وگوش حرکتی واه
وناله از وسر میزند واگر درد شدید باشد بالتهاب وکرب واضطراب می انجا
با هیئت گریه عارض میشود ودست بر زانو زدن وامثال این از او صادر
میکرد وبامید رحمت ومغفرت جناب احدیت وتشبه بنجاشعان ومتضرعان
ایزد رکاه که صمدیت بانونیازی که بواسطهٔ صدق نیت وصفای طویت ذوق

خدمت

خدمت درویشان وشوق صحبت ایشان کردانید رو بر چهرهٔ زرد واشنید
واز شیوهٔ عشاق نوای آه وناله گزیند وطومار ملامت خلق در نوردد وبامید
لقمه وطمع دلی کرد اینکار نکردند پس تشبه وتتبع اهل وجد وحال مشغولان
فارغبال بسوز وگداز ببال افشانی پرواز در آید وبقدر قوت خود حرکتی کند
باز ساکن شود زیرا که اینحال هنوز مقام او نشده باشد واین شیوهٔ مبتدیان
سلوک طریقت ونوباوگان بوستان عشق ومحبت منسوبست واز ایشان
مرغوبست ومحبوب اما وجد که معنی آن در لغت دریافتن ورسیدن است
ودر اصطلاح اینفرقه حقه عبارت از حرکت واضطرابیست که در عقب سماع قران
یا حدیث یا ذکر خدا یا شنیدن کلام اکابر نظم یا نثر یا آثار اکابر دین وقاید ان
طریق حق وتعین عارض سالک راه حق میشود بعد از آنکه منازل سلوک طریقت را
بیشتر بقدم صدق وسعی وهمت طی کرده باشد وبمرکب ریاضت در مضمار
مجاهدهٔ نفس وهوا تاخته وبر متابعت ائمهٔ اطهار واولیاء کبار تیغ بیدریغ
ادعیه واذکار در علانیه واسرار آخته وسر مدبران ومفسدان عجب ورعونت
در پا را با آن انداخته ودر خلوات وجلوات بمداومت ذکر وعبادت اشتغال
نموده وزنگ دوستی حطام فانی را بحکم حب الدنیا رأس کل خطیئة

در آینهٔ دل زدوده باشد بحکم مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَجَدَ وَجَدَّ از نسیم شمیم
عنبر شمیم ذوق محبت الهی بوی دریافته و بحکم مَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَ
از فیض ریاض شوق معرفت پادشاهی بر دل او در گشوده فضای ساحت
خواطر او از سنای محبت ملک متعال پر شود و مصباح زجاجهٔ سینهٔ او
از ضیای زیت معرفت ذو الجلال پر نور میشود و با خود در نوای عشاق
و با همه سوز و گداز بنوای مطربیکه دامنی بر آتش شوق او زند مشتاق پس
نالهٔ آشنای یار از مجلس اهل دل صدائی بگوش جان او رسد دیدهٔ بصیرت
او بنور کشف مکحل گشته بگشاید و بحجم صور و اشباح عالم ضیق که حبابات
بر هستی و امواج لجهٔ وجودند در نظر معرفت او بر آفتاب حقیقت سحاب
نماید و بر ظهور وحدت حقیقی حجاب با برآنکه هر چند صفای نور کشف حجاب
کثرت صفات و نقاب اختلاف اضافات از نظر شهود او بر داشته
لیکن چون هنوز از بقایای رسم وجود که حجبهٔ حقیقت مفقود ند در دیدهٔ
عیان او غباری و در بصر جان او اعتباری باقی مانده چرا که بمقام فناء
فناء و محو اعتبارات و رضاء بضاء راسخ و متمکن نگشته سوز آتش شوق
در شجرهٔ وجود مختفی بود و بنور زیت محبت در خود میسوخت بمیدان دم

مطربان خوش الحان و بپیچ و خم مقرنان ذکر رحمان بالتهاب و املال
و تعطش و اشتغال در آید اینجا سر نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ بظهور آید درویش را
مرحمی جز نیش و بلای خود را دوائی جز فنا نماید لاجرم باین نوا مترنم شود
رباعی با ناوک غمزه سینهٔ ریش خوش است ؛ مرهم چکند دلیکه با نیش خوش است
جز کشتن کمان ابروی بتان ؛ قربانی عاشقان کیش خوش است
پس سالک مشتاق مجذوب سرمست شوق محبوب باشتیاق استغراق
کلی در بحر وحدت و افنای بقایای رسوم خلقی در جلوهٔ نور احدیت از بادهٔ
یاد مطلوب مست دست بر دست زند و بامید وصال محبوب پای بر فرش
هوا پرست از ذوق جان میرقصد که مگر در آغوش معشوق است و از شوق
جان مینالد که گوئی در شعلهٔ آتش حرمان محروق است وجد او مقرون حال
و حال او ماورای مقال تو گوئی که او بهوای رقص پای کوبان است و آن
بیچاره را پا از شوق بر جان است فرد ذوق می عشق جز بمستان ندهند
وین جام بکام می پرستان ندهند ؛ و حلیتی در معنی حال و وجد سالکین نساک
و والهین ذاکر خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمة و الغفران باسناد خود در اوایل
کتاب منازل السائرین ذکر کرده هر چند از طریق عامه است اما چون بحسب مضمون

قریب بحدیث عمود است که از طریق خاصه است بعید از تهمت کذب و جحود ذات
بر بنوجه که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیروا سبق المفردون
قالوا یا رسول الله و ما المفردون قال المهتزون الذین یهتزون
فی ذکر الله یضع الذکر عنهم اثقالهم فیأتون یوم القیمة خفافا
معنی حدیث آن است که فرمود حضرت رسالت پناه و خلاصه و نقاوهٔ موجودات
علیه اکمل الصلوات و التحیات که بروید که سبقت گرفتند
بر شما مفردون بکسر راء یا فتح آن پس اصحاب پرسیدند که چیست معنی
این کلمه و کیستند مفردون حضرت فرمودند که اهل اهتزاز و آن در لغت
بمعنی حرکتی است بانشاط یا حرکتی است مقرون بآن و این لفظ بعینه در بعضی از
عرش در حدیث عمود خواهد آمد پس مراد آن است که از روی شوق بجد و سعی
حرکت میکنند در ذکر خدا و فایده و اثر ذکر کردن برین نهایت آن است که ملی از
ذکر ایشان معاصی ایشان را می آیند در روز قیامت که پشت مردم از بار
گناه گران باشد سبکباران و فارغ از اهوال اهل غفلت و نسیان و اهتزاز
مفهوم از حدیث شامل حال هر که از روی نشاط و شوق حرکتی میکند اعم از آنکه
حرکت او بر سبیل وجد باشد یا بر آن وجه که در ذکر خفی و قلبی باشد و این نوع

وجد حال متوسطان این راه و مشرفان بر قرب درگاه است که هر چند بواسطهٔ
قطع تعلقات و نفی تملقات از هوا بریده اند و در هوای فراغبالی پریده
و از بوارق تجلیات آسمانی پر شور و از شوارق تعطفات صفاتی مسرورند
لیکن بسبب بقایای بعضی از رسوم وجود و عدم بقایای غبار غیریت
از دیدهٔ شهود بتجلی ذاتی متجلی نشده اند و در مقام فناء فنا راسخ و متمکن
نگشته اند چنانکه گذشت هنوز در مقام الی الله سالک معراج تجدید
و در منازل و احوال محتاج به تبدیل و تکمیل و حدیث عمود ابن بابویه
در کتاب توحید باسناد خود بدین طریق نقل نموده قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
علیه و آله إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَمُوداً مِنْ يَاقُوتٍ حَمْرَاءَ رَأْسُهُ تَحْتَ
الْعَرْشِ وَأَسْفَلُهُ عَلَىٰ ظَهْرِ الْحُوتِ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى السَّابِعَةِ
فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَتَحَرَّكَ الْعَمُودُ
وَتَحَرَّكَ الْحُوتُ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ اسْكُنْ يَا عَرْشِي فَيَقُولُ
كَيْفَ أَسْكُنُ وَأَنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلِهَا و اما وجد که در لغت بمعنی هستی و یافت
شدن و بودن است و در اصطلاح این فرقه عبارت از تفرد و تمکن اولوا
الالباب است و انتعاش و استبشار ایشان بکشف حجب استار دل

ایشان مجمع سر اسرار است و جان ایشان مشرع انوار ظاهر ایشان بتنبیه
بشریت متلبس و مستور است و باطن ایشان از تجلیات انوار ذاتی
معیش همه در جام محبت از دست ساقی باقی وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ
شَرَابًا طَهُورًا نوشیده اند و خلعت قرب از ساعد خیاط وَلِبَاسُهُمْ
فِيهَا حَرِيرٌ پوشیده سیر ایشان مِنَ اللّٰهِ وَفِي اللّٰهِ است گاهی بر نفس
و گاهی قرب درگاه است که خلوتین قدم وصلت ایشان در مجلس
سماع اغلب اوقات متمکن نشیند و طالبان از ایشان جز گریه و سوز نه بینند
نه آنکه مانند بعضی متشبهات مبطل خودنما از حال و وجد سستی خواهند
و بقصد تفوق باین تمکن از اقران ممتاز و مستعلی دانند که آن وصف
خاصان ناتمام و مغروران سودای خام است بلکه ظاهر ایشان متمکن و بر قرار
و باطن در غایت شوق و اضطرار مثل ایشان مثل جبال شامخه و اظلال
راسخه است که بصورت ثابت و مستقر مینمایند و بمعنی متحرک و سیار اند
و حق سبحانه و تعالی از این حال خبر میدهد که وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً
وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ یعنی می بینی تو کوه ها را چنانکه میپنداری سر جا ایستاده
و مانده اند و حال آنکه آنها در مرور و در حرکت مثل مرور و سرعت ابر در هوا

غرض آنکه حرکت این متمکنان در باطن بیحد و فیض ازلی و تقرر فضل و عنایت
لم یزلی و تتابع تجلیات و تعاقب انوار مشاهدات منافی دوام سکون و تمکین
ظاهر ایشان در حین استماع نغمات و رود ذکر اوراد نیست و گاه
باشد که حکمت الهی بواسطه تعلیم ذکر مریدان یا ازاله انکار منکران
و معاندان ایشان را نیز بحرکت آورد و آثار برکات بر حرکات ایشان
مرتب شود و زبان حال ایشان درین اضطرار و اشتغال باین مقال
از قلق و اضطراب و تواتر کشف و حجاب خبر دهد **رباعی** با یار درخش آشنائی
دارد ÷ کی سینه ز اندوه رهائی دارد ÷ داغ جگرش نهفته در آتش دل ÷
شمع ارچه ز شعله روشنائی دارد ÷ و اینحال منتهیان این طریق و فایزان
بمقام توحید و تحقیق است که بعد از اتمام سیر الی الله بمعراج تحلیل و تحصیل
اخلاق مرضیه بتایید تغییر و تبدیل و تحقق بعین الفناء فی الله و بقای بقایای
وجود از قید هستی مستعار وجودی محض نسبت و اعتبار تعینات فانیه
ایشان را از آلایش غیرت پاک کنند و بتشریف بقای بالله محسود
مقربان افلاک گردانند اگر درین صورت جذبه حال او را مغلوب حال
کرده باشد مسلوب از تصرف و اشتغال نه باحوال خلق میپردازد و نه بکار خود

و دیگری بسازد و در سیر فی الله بماند و او را پروای غیر نماند و اگر حکمت
الهی برای مصلحت عام از غلبه حال و مقام صبابت کند و بار حامل بار
امانت پس برای تکمیل نفس خود و اکمال غیر و تعلیم و ارشاد مستعدان
این سفر و سیر او را بخلق فرستند تا بمتابعت انبیاء و ائمه هدی و موافقت
بقیع ولی حقیقت از مشایخ و اولیاء کبار طالبان و مریدان را در علوم و احکام
شریعت نافذ و در سنن و قواعد طریقت قاید و در مشکلات و معضلات
بوادی حقیقت واقف گردد **رباعی** رخسار بنی کز خط و خالش رقم است ÷
خارنگر رونق ریاض ارم است ÷ بر صورت خوبکاشت حسنش که چه چیز ÷
به پیش زصد خویش یکمو نه کم است ÷ **فصل** اول در ذکر دلایل وجد و حال
و غشیت از آیات و احادیث هر چند بدلیل محتاج نیست چه اصل جواز آنست
و برهانی دلیل است بتبرعاده دلیل مذکور میشود قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی
وَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ
مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
إِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ

یعنی وای بر کسیکه با درآو چاه ویل که قساوت داشته باشند دلهای ایشان
از ذکر خدا آن جماعت در گمراهی ظاهر اند و خدای تعالی فرستاده است
بهترین سخن را در حالتیکه آن کتاب متشابه المعانی و مثانی الآیات است
در اعلا طبقه بلاغت و نهایت بیان است مانند که بلرزش و قشعریره
میآید از شنیدن آن پوستهای آن جماعت که میترسند از خداوند خود
پس نرم میگردد پوستهای ایشان و دل ایشان متوجه بذکر الهی
میشود و این لرزش و نرمی دل و محبت و اعضا بسبب هدایت است
که خدا بایشان کرده است و خدا هر که را میخواهد هدایت می کند و این یک
مرتبه از مراتب وجد است که مؤمنان را حاصل میشود ÷ و ثقة الاسلام
در کافی در باب علامات مؤمن و صدوق در امالی از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در حدیث طولانی نقل نموده اند که شخصی عابد صوفی در آن
که همام نام داشت از خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم سؤال
از مؤمن نمود که وصف مؤمن را از برای من بکن که بر من چنان روشن شود
که گویا آنرا می بینم حضرت شروع به بیان اوصاف مؤمن فرمود در اثنای
آن همام بیهوش شد و بعضی گفته اند که مرغ روحش از قفس تن طیران نمود

آخر این حدیث آن است فصاح همام صیحة مغشیا علیه فقال
امیر المؤمنین علیه اما والله لقد کنت اخافها علیه
فقال هکذا یصنع المواعظ البالغة باهلها فقال قائل
ما بالک یا امیر المؤمنین فقال ان لکل شیء اجلا
ان تعدوه وسببا لا یجاوز فمهلا لا تعد لمثلها فانما نفث
علی لسانک شیطان یعنی راوی گوید که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام صفت مؤمن میکرد در آن اثنا همام فریادی کرد و بیهوش
افتاد و روحش بوطن اصلی رفت پس حضرت امیر فرمود که آگاه باشید
که من ترسیدم که مبادا تاب این سخنان نداشته باشد بعد از ان
فرمودند که چنین میکند موعظهٔ خوب بجماعتیکه اهل آن باشند یعنی
صاحب نفوس زکیه و قلوب واسعه باشند پس آن کو اکه لجاج
بود و اعتراض کرد که چرا چنین کردی که او را باین حالت انداختی هرگاه براو
میترسیدی حضرت عتاب براو نمود و فرمود که خاموش باش و این
قبیل حرف مزن بدرستیکه هر کس را اجل و وقت معهودی هست که
از ان تجاوز نمیکند بدرستی که شیطان این را بزبان تو داده است و این حدیث

دلالت دارد که جمعی هستند که ربطی بآن عالم دارند و وعظ اثر عظیم در ایشان
میکند تا آنکه کار بقبض روح یا بیهوشی می انجامد و هرگاه کار باینجا نکشد حرکات
نامنتظم از و سر زند که آنرا وجد گویند و نیز ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب در باب
مذکور از حضرت علی ابن الحسین امام زین العابدین علیه السلام روایت نقل نموده قال
صلی امیر المؤمنین علیه السلام الفجر ثم لم یزل فی موضعه حتی صارت
الشمس قدر رمح فاقبل علی الناس بوجهه فقال صلی الله
علیه واله والله لقد ادرکت قوما یبیتون لربهم سجدا وقیاما
یخالفون بین جباههم ورکبهم کان زفیر النار فی آذانهم
اذا ذکر الله عندهم مادوا کما یمید الشجر کانما القوم باتوا
غافلین قال ثم قام فما رؤی ضاحکا حتی قبض یعنی حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام نماز صبح را ادا فرمود پس نشست در موضعیکه نماز کرده
بود تا آفتاب یک نیزه بلند شد پس روی بمردمان کرد و فرمود که بخدا قسم که
دیده ام مردمی را یا جماعتی را که شب بروز آورده اند بی آنکه خواب کرده باشند
بلکه همیشه بسجده و عبادت مشغول بوده اند و یحتمل که مخالفت میان جبهه
و زانو کنایه باشد از آنکه پیشانی را بر زانو بجهة نعاس نگذاشته اند و یا کنایه

از سجده باشد چه در آن حالت میان هر دو مفارقت باشد اگر آن معنی خواسته باشد
و همیشه صدای آواز آتش جهنم در گوش ایشان است که یکدم غافل نیستند و هرگاه
ذکر خدا نزد ایشان کنند بحرکت در می آیند از هیبت و عظمت الهی چنانچه درخت
در وقت باد شدید حرکت میکند و میل باطراف و جوانب مینماید و شاخهای باریک
شان همه شده که در آنوقت میگردد بحرکت دوری راوی گوید که حضرت از ان
مکان برخواست دیگر کسی او را خندان ندید تا آنکه ازین سرای فانی بعالم باقی ارتحال
فرمود و این حدیث و امثال این دلالت دارد که جمعی آگاهی دارند که متاثر شده این
قسم حرکت از ایشان سر میزند از غایت درد و شوق آمیخته بافعل کسی که آزار و
وجع شده بی دانسته باشد حرکتها از ایشان سر میزند که شعور داشته باشد و بعضی اوقات
بیهوش میشود کاهی تجدید ادراک انجاند مثل همام باثر رسیدن مشهور و جمعیکه حوصله
دارند اصلا متحرک نمیشوند و این محمد وجهت اگر کسی گوید که شما گفتید که هرگاه
آگاه باشند متاثر شده حرکت میکنند پس آن جمعیکه حرکت نمیکنند آگاه نیستند
و ایمنانی حرف آخر است که اینها که حوصله دارند متحرک نمیشوند جواب آنکه
مستمعین سه قسم اند بعضی که جمادیت ایشان غالب است اصلا متاثر نمیشوند
پس هیچگونه حرکت از ایشان سر نزند و جماعتی که متاثر میشوند دو قسم اند اگر حوصله

دارند خود را نگه میدارند و حرکت نمی کنند همچون کسیکه تاب دارد و فوق تحمل دارد
دور مصائبها و آزارها حرکت نا هنجار از او بظهور نمی آید و بعضی که متاثر میشوند و
تنگ حوصله اند حرکاتی از ایشان سر میزند پس قوم آخر اول و اعلی است و اول
در مرتبهٔ آخر ادنا است و وسط میانه است در نهج البلاغه از حضرت امیر مؤمنان
و امام متقیان امیر المؤمنین علیه السلام علی ابن ابیطالب منقول است که فرمودند
رأیت اصحاب محمد صلی الله علیه واله فما اری احدا یشبههم
لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا وقیاما یراوحون
بین جباههم وخدودهم ویقفون علی مثل الجمر من ذکر
معادهم کان بین اعینهم رکب المعز من طول سجودهم اذا ذکر الله
عندهم هملت اعینهم حتی تبل جیوبهم ومادوا کما یمید الشجر
یوم الریح العاصف خوفا من العقاب ورجاء الثواب حضرت امیر
شیعیان میفرماید که دیدم اصحاب رسول را صلی الله علیه واله بطریقی
در غایت خوبی که هیچ احدی در عبادت و خوبی مثل آنها ندیدم قسم بخودم که صباح
میکردند گرد آلود و ژولیده موی و شب را بروز آورده بودند بسجود و ایستاده در نماز نزدیک
خدود پیشانی ایشان مثل زانوی بز سفید بود از بسیاری سجود پروردگار خود و هرگاه

ذکر خدا در حضور ایشان کردندی چندان اشک میریختند که ریا نهای ایشان
از اشک ایشان تر میشد و حرکت میکردند همچون حرکت درخت در روز
باد شد از خوف عذاب و اجر ثواب و در روضهٔ کافی میفرماید که در حدیث
قدسی است که یا عیسی ادعنی دعاء الغریق الحزین یعنی ای حضرت
عیسی مرا بخوان مانند کسیکه غرق بحر باشد یا در حربی باشد و اگر بجای
حربی حریق باشد معنی آن است که ای روح الله مرا بخوان بمثابه کسی که در آب
غریق باشد یا در آتش مشرف بر هلاک که فریادرسی بغیر جناب احدیت نداشته
باشد و شک نیست که داعی اینه و حالت نهایت عجز و اضطراب و حرکات
دارد چنانچه از مضطربین مشاهده میشود ؞ و نیز در روضهٔ کافیست که
وضج الی ضجاح الذئب الهارب من عدوی فریاد کن بجانب من
از همه کسیکه از دشمن مضطربانه بگریزد در آن وقت چه قسم فریاد رس
میطلبد بهمان طریق استعانه بسوی من کن و از جمله احادیثی که از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم در باب شوق و ذوق و سلوک و وجد وارد شده یکی آن است
که امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام فرمودند ان لله شرابا
لاولیائه اذا شربوا سکروا و طربوا و اذا طربوا طلبوا

و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا
خلصوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین
حبیبهم و این حدیث عبد العلی بن عبد الحمید بن محمد سبزواری در صحیفة الرضا نقل
نموده و سید ابن طاوس در چند موضع از کتب خود ذکر کرده و در کتاب
عوالی اللآلی و در کتاب مسالک نیز مذکور است و بعضی از اکابر در باب این خبر
فرموده اند که نکات و دقایق این مافوق مدارک و افهام خاص و عام است
لیکن آنچه شبیه بر آن از امور جهته است آن است که از مفاتیح این کلام معجز نظام
ظاهر میشود که توفیق معرفت و سعادت محبت الهی موقوف جذبه ازلیت
و اثر شوق بمبدأ اصلی و تعطش و جدی و غلبه در طلب و تحمل مکاره اند
و تعب علامت حصول آن نسبت و الاظهر آن ملت که ادرث نماید
بقدر وسع در توسعه آن کوشش نماید که ابتدا از طی مقامات بمقام وصول
و اتصال که آخر حدیث بآن مقرون میگردد که لا فرق بینهم و بین حبیبهم
بدانکه ایمقرب و اتصال حجب عقلیه و انخلاع از اعتبارات بسیار مشغول است
و معروف از آنجمله در تذکرة الاولیاء از حال شیخ ابوسعید ابوالخیر که از اکابر
عرفاء و اعاظم علماء اهل تحقیق است آورده که مقام ذوق و اضطراب و حال

شوق و التهاب جرء وی بسیار غالب بود بحدیکه از حد افراط و میگذشت
و مجالس ذکر وی بوجد و سماع کم میگذشت شیخ ابوعبدالله باکو که یکی از افاضل
مشایخ بود و شیخ ابوالعباس نهاوندی و بسیاری از مشایخ وقت که بفضل و سبق
او معترف بوده اند بر شیخ ابوسعید انکار میکردند و بعد از آنکه بواسطه کرامات
و مقامات شیخ ابوسعید و اشراف او بر خواطر و قلوب با وی صلح کرده اما
هنوز طریقهٔ وجد و سماع ایشان را منکر بوده و اظهار انکار مینمودند تا شبی از شبها
در واقعه می بیند که هاتفی از غیب میگوید که قوموا و ارقصوا لله یعنی ای شاربان
شارب شوق و ای سالکان مسالک ذوق برخیزید و بوجد و سماع و حال
و شور در آیید برای خدا به تکلف دا با پس مضطرب از خواب در آمد و لاحول
گویان پناه بخدا برد و باز بخواب رفت تا سه مرتبه این خواب را دید که خواب شیطانی
نیست زیرا که بمضمون ان کید الشیطان کان ضعیفا امور شیطانی
ثبات ندارد و دیر نمی پاید متفطن شد بواسطه انکاری است که در این باب
داشته در همان شب برخواسته بدر خانقاه شیخ ابوسعید آمد شنید که شیخ
میگوید قوموا و ارقصوا الله از این صورت عجب غریب متعجب شده
ترک انکار نمود رباعی زین بادهٔ شوق هر که یکجام گرفت ؞ بی یاد تو کی

تواند آرام گرفت ؞ لبریز سماع شد چو پیمانه جان ؞ ذکر تو زلب دلم چه پیغام
گرفت ؞ و نیز این شیخ بزرگوار میگوید که این درویش انکار بر سماع با همین
که حرکتی باشد بی اختیار مانند حرکت مرتعش و مضطرب فی شعر ره صاحب
عقل نزد عقل نیز ممنوع نیست آنچه بعضی گمان برده اند که سلب عقل لازم است
خلاف واقع است بلکه در حالت تغیر زیادتی تغیر دلیل شعور است
و بسا باشد که بیهوش شود اما تغیر حال مستلزم بیهوشی نیست چه بسیاری
از رهگذری بیجهت شنیدن متغیر الاحوال میشوند که محل تهمت و تواجد بجز
تکلف نیست اما چون اینحالت از غیر عارف مخلص سر زند موهم رعونت
نفس و هوا و لغزش است عارف نباید که کمال احتیاط بجا آورد که مبادا
خواهش نفسانی و هوا در آن باشد تا مردم او را اهل حال دانند ۲ بلکه هر گاه
حالت واقعی عارض شود آنچه مقتضای حالات از او سر زند چنانکه یکی از عرفا
در اینحالت دست خود را بالا برد و بعد از بالا بردن دست آن حالت از آن
برطرف شد دست را فرو نیاورد که اگر بدان حالت فرود آورم تکلف
خواهد بود و تکلف شیوهٔ اهل تصوف نیست تا دیگری دست او گرفت
و فرود آورد تا این مرتبه احتیاط کرده اند و دیگر آنچه دلالت بر وجد

وسماع وغشیت که بیهوشی باشد دارد حدیث مشهور بحدیث حارثه که از ثقات
مسموع شده که جمال الدین سید ابن طاوس علیه الرحمه در بعضی مؤلفات خود
نقل کرده بنظر رسیده وهمچنین فاضل کاشی مولانا محسنا در مجموعه خود ثبت نموده
از ابن عباس قال اجتمعنا فی مسجد رسول الله صلعم وعلی بن ابی
طالب علیه السلام فی وسطنا نتکلم بکلام التوحید اذ وثب
فی وسطنا حارثة وهو یصیح وجدا ویجول فی وسطنا جولان
الرحی والشمس حامیة من فوقه ومن تحت قدمیه فقلت یا امیر
المؤمنین اما تری الی حارثة یجول فی المسجد جولان الرحی فقال
قد استتم سهره وجوعه وحدیثه اذ خرج رسول الله صلعم من
حجرته وهو یسمع کلامنا قال وما لکم وحارثة قد نصب رحی
الشوق وجعل فی صدره زمام الذوق وهو یطحن حبا ینبع علیه
من فوق واذن بلال واقام وصلی النبی صلی الله علیه وآله وحارثة
بعد فی جولانه لا یشهد اذانهم ولا اقامتهم ولا صلوتهم
قال واجتمعنا بعد الصلوة الی رسول الله وسئل عن تلک
الرحی فقال صلی الله علیه وآله نعم حجرها الصدق وقطبها

(در حاشیه:) از بعضی نسخ ... ذکر شده ... فاضل ... مجموعه ...

الرّد

الرّد وبرهانها قلادة الحق ودقیقها وضح الطریق وحبها بدل
الهوی قلنا یا رسول الله فمن الدایر قال الشاهد الغایب قلت
فمتی یفرغ قال لا اشغل لها وسقط حارثة بوجهه فرآنا امیر
المؤمنین علیه السلام وثب ولله الاسد فاخذ رأسه فوضع
فی حجره ومسح وجهه بحجره وقال این کنت قائما بین یدی علی
علیه السلام فرادمه فقال علیه السلام خذ من اثر جولانه
فاسبذ فی عینیک فلم ار الزهد باقی عمری واذا رسول الله
صلی الله علیه وآله قال یا بلال خذ اناءه فاغسل بدنه ووجهه واجمعه
فی اناء فاتنی به فلما اتیت به مسلمة ابی فقال ورشه علیه
ففعلت ذلک فافاق من غشیته وصحی من سکرته فاخذ
علی ابن ابیطالب بعضوته ووقفه بین یدی رسول الله فقال
کیف وصلک فقال حط عنی حجابا کان محجوبا وکشف عنی
غطاء کان مکتوبا فعاینت علام الغیوب فجلست جولانا وتلی
الحق اعوانا فاشهدنی واراني الوانا ثم انشد حسان بن ثابت
شعر قلوب العارفین لها عیونا ۞ تری ما لا یراه الناظرونا ۞

والسنة السر قد یناجی ۞ یغیب عن الکرام الکاتبینا ۞ واجنحة
تطیر بغیر ریش ۞ الی ملکوت رب العالمینا ۞ وتسرح
فی ریاض الخلد طورا ۞ ویشرب من شراب العارفینا ۞ فاوردها
الشراب لسان صدق ۞ یفوق علی علوم العالمینا ۞ شواهد
علینا ناطقات ۞ مبین کذب دعوی المدعینا ۞ یعنی ابن
عباس گفت که ما جماعتی در مسجد رسول الله صلعم در مدینه بودیم وحضرت امام
المشارق والمغارب علی ابن ابیطالب علیه السلام در میان آن جماعت بودند
ودر توحید حق سبحانه وتعالی تبارک کلامی میفرمودند غریب که از کسی بآن رتبه
کلام نشنیده بودیم وحارثه نیز در میان ما بود از تأثیر کلام آن حضرت حارثه را
فریادی سر زد وبوجد در آمد وجولانی مینمود ومثل آسیا میکردید در میان آن
جماعت در حالتی که آفتاب در بالای سر در نهایت گرمی بود وزمین در زیر پا
در نهایت حرارت ابن عباس میگوید که من گفتم یا امیر المؤمنین حارثه را می بینی
که در میان مسجد چرخ میزند مثل آسیا حضرت فرمودند که مدتی است که مداومت
به بیداری شب نموده وگرسنگی می کشد وجذبه او را رسیده ما در این گفتگو بودیم
که حضرت صدر دوره کاینات وخلاصه موجودات رسول رب العالمین صلعم از حجره

شرف

شرف بیرون آمده مقدم مبارک در مسجد نهاد وگفتگوی ما را شنیده فرمودند
شما چکار بحارثه دارید که او را بیان کرده اید آسیای شوق او نصب شده
بگردش در آمده وعنان ذوق بدست سینه او رسیده وبآسیا دانه که از ملأ
اعلا میرسد خورد میکند کنایه از این است که از غلبه فیض که از مبدأ اعلا
باو رسیده مغلوب فیض شده وعنان اختیار از دست او رفته
در اینحالت بلال که مؤذن آن سرور است اذان واقامه نماز گفت وحضرت
واصحاب بنماز مشغول شدند وحارثه در همان گردش بود وباذان واقامه
ونماز حاضر نشد چه از غلبه شوق نفهمیده که نماز قایم شده ودر اینحالت تکلیف
بحسب شرع نبوده بعد از فراغ از نماز جماعت بهیئت مجموعی بخدمت آن
سرور [illegible] رفتیم وچون حضرت فرموده بودند که آسیای شوق حارثه بگردش
در آمده ودر آنوقت بجهت قیام نماز فرصت سؤال نبود حضرت امیر علیه السلام
در اینوقت فرصت سؤال یافته از آن سرور شرح رحای حارثه را خواستند
حضرت رسول صلعم فرمودند آری آن آسیای شوق سنگ آن راستی وصدق است
وقطب آن که آسیا دوران میکرده ودر میان ساکن که عبارت از مدار
علیه باشد دوستی ومحبت حق سبحانه وتعالی است وعنان آن آسیا امری است

که آن حق است نه باطل و آرد یکه ازین آسیا حاصل شود وضوح غرق دیدن است
و راه یافتن بجانب حق تعالی و طریق سلوک یافتن به آن درگاه است و دانه
که در آن آسیا خورد و مضمحل میشود هوای نفس است یعنی خواهش نفسانی از خود
دور کردن است راوی میگوید که از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدیم که کیست
کرونده یا کیست گرداننده اگر دارای معنی مذکور باشد فرمودند که شخصی که حبیب
بصیرت و مشاهدست و حاضر است و از دیدهٔ بصر و چشم سر غایب است
یعنی کسیکه به چشم ظاهر مرئی نمیشود میگوید که پرسیدیم در چه وقت ازین فارغ
میشود فرمودند که دیگر شغلی ندارد و عینی شوق او را فرو گرفته که ازین فارغ
شود در این اثنا حارثه بر زمین بر رو در غلطید تا حارثه افتاد دیدیم که حضرت
امیر مؤمنان چون شیر که حمله بر چیزی کند فی الحال برجست و بر سر حارثه آمد
و سر او را از روی مهربانی در کنار مبارک خود گرفت و برد آب مبارک خود
کرد از صورت حارثه پاک نمود انس بن مالک میگوید که من در نوبت
در خدمت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام [illegible] و درد که قسمی از درد چشم
داشتم پس آنحضرت فرمود بمن که قدری خاک از آن موضعی که حارثه بر آن
جولان میکرد بردار و توتیای چشم خود کن پس فرموده آنحضرت چنان

کردم دیگر در مدت باقی عمر خود کوفت چشم ندیدم درین زمان رسول الله صلعم
فرمودند که ای بلال ظرفی از آب بگیر و دست و روی حارثه را بشوی و آب
دست و روی حارثه شسته را پیش من آور بلال میگوید که چنین کردم
و آن آبرا بخدمت آنسرور آوردم حضرت رسول صلعم فرمودند که قدری
از آن آب بر حارثه بپاش بلال میگوید چنین کردم حارثه از آن بیهوشی که
داشت بهوش آمد و از آنسبیکه نسبت بجانب احدیت از غلبهٔ شوق عارض
او شده بود هشیار گشت بعد از افاقه حضرت امیر علیه السلام بازو و پای حارثه
گرفت و آنرا بخدمت آنحضرت ایستاده کرد پس حضرت رسول صلعم از او
سؤال فرمود که مواصلت تو با آنجناب چگونه بود حارثه در جواب عرض کرد
که هر حجابیکه بود برکنده شد و محجوب بکشوف شد پس بعین بصیرت
نه به بصیرت مشاهدهٔ جناب علام الغیوب نمودم و چرا گفتم به چشم
دل نه بچشم سر مشاهده نمودم بواسطهٔ کلام حسان که میگوید که
قلوب العارفین لها عیونٌ حاصل که حارثه میگوید که حجابها و پردهها
از دل من برداشته شد و انوار الوان و سرادقات محجوبه دیدم و تاب
دیدن آن نداشتم از غلبهٔ شوق و مغلوبیت فیض چنان شدم که عنان اختیار

از قبضهٔ قدرت من بیرون رفت پس بجولان در آمدم پس از جانب حق قدری
بر جولان و بر شوق من میرسید و انوار بالوان مختلفه میدیدم پس در نوا
حسان بن ثابت که از مداحان حضرت سید کاینات بود و آن سرور
صلهها با و عنایت فرمودند صاحب مقام این ابیات فرموده که معانی آن
بالفاظ پارسی اینست شعر دیدهٔ دلهای اهل حق همیشه روشن است ÷
زان سبب بینند و نتوانند دیدن دیگران ÷ با زبان سر مناجات الهی میکنند ÷
تا بحدیکه ندانند آن کرام کاتبان ÷ با پر بی بال سوی عرش رحمان میپرند ÷
در فضای روح طیران میکنند آن بی پران ÷ در ریاض خلد فارغ بر سر خود میچرند ÷
هستشان شرب مدامی از شراب جاودان ÷ میدهد آن شرب ایشان از زبان راستی ÷
فایقند این شاربان در معرفت بر عالمان ÷ شاهدان داریم ما برانچه میگوییم ما ÷
همچنانکه هست ظاهر دعوی آن کاذبان ÷ اگر کسی گوید که این حدیث
در کتب اربعه نیست بلکه در کتب فرقهٔ محقه [illegible] چندان شهرت ندارد
پس چگونه مستند حرکت وجد و سماع تواند شد جواب آنکه این معنی است
مرکب از حرکت و بیهوشی و مفردات این کتب اربعه و مصنفات معتبره
هست اولا حرکت در حدیث سیدون کما ینبغی گذشت که اعم از حرکت

دوری و غیر دوری است و بیهوشی و صیحه از من لا یحضره الفقیه در باب
حضرت خیر النساء از سماع اذان صوت بلال و حدیث همام بلا شبه
ثابت پس هیچ جزئی از اجزاء آن این کتب بدون حدیث معتبر نیست اگر کسی گوید
که حکم کل غیر حکم جزء است جواب آنکه در علم الهی ثابت شده که در جایی است
که حکم من حیث الکل والجزء باشد مثل آنکه جزء گردهٔ نانی شخصی را سیر
نمیکند و کل گردهٔ نان سیر میکند اما حکمی که نه ازین قبیل باشد و بسته
بحقیقت و ماهیت باشد حکم کل و جزء یکی است نمی بینی که یک قطره آب سرد
و تر است و دریاهای آب سرد و تر است و کسی را نمیرسد بگوید که این
یک جزء آب که سرد و تر باشد چه لازم که جمیع آنها سرد و تر باشد یا آنکه اینها
تبرعات و تأییدات است و دلیل بر ثانی حرکت است در اثنای ذکر
خصوص با وجود حدیث ذکر الله حسنٌ علی کل حالٍ اگر کسی گوید
که چون حضرت موسی سؤال کرده بود که من در بعضی مواضع واقع میشوم
که ترا اجل و اعظم از آن میدانم که ترا یاد کنم در مواضع غیر نظیف این حدیث
قدسی نازل شد جواب آنکه مقرر است که مدار استنباط بر جواب است نه بر سؤال
نمی بینی که آیهٔ انما شعائر الله در باب سعی صفا و مروه است و علما در همه موضع

مثل وضوی جاری ساخته اند بعضی اکابر فرموده اند که اگر کنه کاران فریادی
کنند یا بغلطند چه باک قال الله تعالی یخرون للاذقان یبکون
ویزیدهم خشوعا خواجه نصیر الدین در رساله انوار الحکمه میگوید که وجد
صوفیان بعبارت راست نیاید که آن سر حق است و هرچه عبارت بنده
در آن تصرف تواند کردن سر حق نباشد در مقالات سلطان العارفین
وخاقان الموحدین شیخ صفی صافی دران سطور است که ابو حنیفه منکر وجد
وسماع صوفیان بجهه داین بر سبیل طعن ودرآن کتاب مستطاب سطور است
دیگر انچه دلالت بر شوق که حرکت دلیل آن است چنانچه در نشاط و شوق
از ایشان واقع میشود و درمیان عرف مشهور بلکه در همه جا که ارشاد
وشوق برقص می آید حدیث مشهور که در عوالی ولآلی ابن جمهور که از اکابر
فرقه محقه است نقل نموده الشریعة اقوالی والطریقة افعالی
والحقیقة حالی والمعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب
اساسی والشوق مرکبی یعنی شوق که موجب حرکت است مرکب است
که سالک را بمنزل میرساند وتفسیر باقی در رسایل دیگر نقل شده و شرح
دور اینجا حاضر نیست دیگر آنحضرت فرموده جذبة من جذبات الحق

توازی عبادة الثقلین یعنی کششی از کششهای حق تعالی بنده را بسوی خود
برابری عبادت جن وانس است وحرکات در اثنای ذکر دلیل جذبات وجذبه
دانستی که ممدوح بهترین مخلوقات وسرور کاینات است ع در بیان تجویز عقلیه حرکات
دوری بسبب حصول اسباب وعلل آن مثل صوت حسن وامثال آن از اموری
که ربط بعالم قدس دهد ممکن است که حرکت دوری که در اصطلاح عرفا آنرا
وجد گویند عارض سامع صوت حسن شود که در هنگامه استماع آواز خوش حرکتی
وشوقی منبعث میشود بسبب مناسبتی که نفس ناطقه با نغمه مشتمل بر نسبت تالیفیه
متفقه مناسبه دارد و روح حیوانی که بخاریست لطیف که از صاف وزبده اخلاط
بهم میرسد بخار میل بلندی میکند وجسد عنصری بالطبع میل به اسفل دارد و روح
او را بجانب عالی حرکت میدهد پس لامحاله دو حرکت مختلف که حرکت صاعد
و هابط باشد در بدن عنصری بسبب روح صاعد وبدن نازل حادث میشود و
در حکمت طبیعی ثابت شده که دو حرکت مختلف السمت احداث حرکت دوری میکند
نمی بینی که گردباد مشاهده میشود از تصادم دو حرکت مختلف است چون حرکت
هوا از سمت شرق وغرب مثلا که بهم خورند احداث گردباد میشود که حرکت
دوریست و دو کشتی کبیر که سر به هم گذاشته بطرف یکدیگر زور کنند قوت

قوت هر دو باهم حرکت دوری میکنند وطلا که در بوته گداخته چون مرکب است
از سیماب که بسبب حرارت میل عالی دارد و گوگرد که بسبب ثقل میل اسفل
دارد در بوته بطریق آسیا میگردد از حرکت مختلف و همچنین آنکه در دریا میگردد
بسبب دو موج از دو سمت متقابل با هبوب ریاح از دو جانب مقابل
رئیس فلاسفه در کتاب شفا بتقریب اینکه بعضی بر آنند که اجرام سماوی
مرکب از نار وارض است وچون نار صاعد وارض نازل دو حرکت متقابل
احداث حرکت دوری میکنند اینست که فلک میگردد و هرچند ترکیب فلک
از دو جسم مختلف باطل میدانند چه در واقع جسم فلک بسیط است اما اینکه
دو حرکت متقابل احداث حرکت دوری میکند مسلم دارد و بیان میکند
بدین روش در همان کتاب که این دو حرکت اگر مساوی باشد آن جسم
متوقف و ساکن است چنانکه حلقه را که دو بند دراز در آن کنده اند و یکی از
جانب شرق ویکی دیگر از جانب غرب بکشند وجذب هر دو که مساوی باشند
حلقه در جای خود ایستاده و ساکن است و اگر یکی ازین هر دو حرکت غالب
بسمت غالب حرکت میکند واگر اجزا مختلف است احداث حرکت دوری
میکند ومثال سبیکه طلا آورده که در بوته گدازند چون اجزای سیماب و گوگرد

مختلف است بعد از قبول حرارت که آن اجزای سیمابی بصعود میل دارد و گوگرد
بنزول وبهم ملتحم و مستحکم آیند و باسانی از هم جدا نمیشوند لامحاله حرکت
دوری حادث میشود واز اینجاست که بسبب سماع عارف صاحب شوق
که روح بدل او را میل بعالی وجسم باسافل میفرماید از سماع صوت حسن وامثال
آن بوجد در می آید فوک سنگینه بدان پر نمیکنند ؛ به آواز دولاب مستی کنند
واگر عرفا این حرکت نکنند بسا باشد که شوق غلبه بر جسد عنصری کند وجسد
ایشان محترق شده بعضی را وفات بدن انجامد چه این حرکت بمنزله این است
که در گرمای شدید بروحه وباد زدن رفع حرارت کنند که اگر مروحه نجنبانند حرارت
شدید ایذا وتبلیغ ببدن رساند چنانچه منقول است که پادشاهی بر مرشد بعضی عرفا
اعتراض کرد که سبب چرخ زدن ایشان نزد سماع صوت حسن چیست گفت این
حرکت اطفاء حرارت است که بالطبع در حالت غلبه شوق عارض میشود نمی بینی که
آدمی و حیوانات از تنفس تندتر و توالی آن سریعتر میشود نزد عروض حرارت شدید
چنانکه شخصی که دویدن شدید از و سر زند تنفس متوالی تر و سریعتر میشود
چرا که چون حرارت از قلب بیشتر احداث میشده طبیعت در دفع آن حرارت
سریعتر هوای تازه بخود میکشد که هوای گرم منفعل از قلب برآید و هوای

خنک داخل شود والا رطوبت غریزی محترق بشود پادشاه فرمودند که مغنیان
خوش بخوانند که ایشان را سر در خرقه کشید منع از تواجد و حرکت کنند بعد از چند
ساعت که خرقه از سر آنها کشیدند از آتش شوق که ممنوع از اطفاء آن بودند
سوخته بودند پس عارف ربانی و سالک راه حق را در اینحرکت دوری مثل
نفس زدن سریع در حالت گرمای شدید بی اختیار است پس ثابت شد که
وجد و حرکت دوری اصلی دارد و متحرک باین حرکت در اینحالت بی اختیار
و دلیل نقلی نیز مؤید است چنانکه در کتب معتبره حدیث واقع است که بسبیل
مدح میفرماید که جمعی هستند که نزد ذکر خدا حرکت میکنند چنانچه شاخ درخت از باد
انجا که فرموده یمیدون کما یمید الشجر چنانکه گذشت قبل ازین و اگر کسی این
حرکت را ساختگی کرده بر خود بندد بقاعده و اصل این نرسد چنانچه نماز
بعد از معرفة الله افضل اعمال است و اگر کسی نماز را ریا گذارد بد است و ریا باشد
که حسنه سیئه شود اما اصل و حقیقت نماز از خوبی و فضیلت بیرون نمیرود و همچنین
نماز جماعت سنت است و در حدیث وارد است که یکنماز جماعت بهتر است از
بیست و پنج رکعت نماز فرادی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رکعة
مع الجماعة خیر من خمسة و عشرین رکعة فرادی بلکه بعضی از احادیث

دلالت دارد که یکرکعت نماز جماعت بهتر از هزار رکعت نماز تنهاست چه از معصوم
کسی سؤال کرد که درون مسجد کوفه تنها نماز کنم افضل است از نماز درون خانه
به تنهائی حدیثست که یکرکعت نماز در مسجد کوفه معادل هزار رکعت نماز است
و یکرکعت نماز در مسجد رسول ص معادل ده هزار و یکرکعت نماز در مسجد الحرام
معادل صد هزار و یکرکعت جامع هر شهر معادل صد هزار رکعت و مسجد محله
معادل بیست و پنج رکعت و مسجد بازار ده رکعت و نماز خانه رکعتی همان یکرکعت
محسوبست با وصف این فضیلت بواسطه بعضی اغراض فاسده مثل معرفت بیش
نماز یا اموری دیگر غیر مشروعه اگر کسی بنماز جماعت حاضر شود باصل فضیلت
حقیقت نماز جماعت نمیرسد همچنین طلب علم بغایت ممدوح است حتی آنکه
در حدیث وارد است که ملائکه پر و بال خود میگسترانند که طالب در طلب علم
قدم بر آن گذارد و هر چیز دعا از برای طالب علم میکند حتی مورچه در سوراخی که
مسکن اوست و ماهی در دریا و در حدیثیکه می شنید باستفادهٔ علم ملائکه بسط
جناح خود میکنند که وسادهٔ آن طالب علم باشد و بکوچه بر خواهش بتعظیم درس
این را گفته اند که تا ملائکه بال پهن کرده خود را بهم آورد با وصف این اگر
کسی بواسطهٔ تحصیل اغراض فاسده طلب علم کند نه بواسطهٔ رضای خدا و از آن

جهل از نفس و تزکیه و تهذیب آن و نه بواسطه هدایت جاهل هر آینه آن شخص
طلب علم بغایت مذموم خواهد بود و لازم نمی آید که طلب علم بد باشد
و امثال ذلک و همچنین فقاهت که بغایت ممدوح است و مداد ایشان
بمقتضای حدیث معادل دم شهدا است در شان فقها است که اذا
مات فقیه ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء مع هذا فقهاء
مخالفین که از مدارک شرعی که کلام اهل عصمت است اخذ نمی کنند
و بمضمون فأتوا البیوت من ابوابها از آن وجهی که باید مسائل اخذ
نمی نمایند بغایت مذموم و مؤاخذ اند و ازین لازم نمی آید که اصل فقه
و فقاهت بد باشد پس اگر متشبه بعارفی که در واقع عارف نباشد بر خود عمدا
بندد و عمدا چرخ زند باختیار آن حرکت لغو عمدا بغایت مذموم و ناپسندیده
خواهد بود اما وجدی اصل نخواهد و شهقه زدن و بیهوشی بر همین قیاس
باید کرد که اصل دارد و اگر کسی بر خود بندد و خواهد متشبه بعرفان رساند
لازم نمی آید که صیحه زدن و بیهوش شدن بی اصل باشد چنانچه در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت شده که بعد از انتقال سید کاینات از دار
غرور بسرای سرور چند روز صدای بلال که مؤذن آن حضرت بود بگوش

سروش هوش جناب سیدة نساء العالمین نرسیده بود حضرت خیر النساء
صلوات الله علیها بلال را طلبیده امر باذان نمودند که تذکر کند آواز
مؤذن پدر بزرگوار خود شنیده باشم همین که بلال تکلم باین فصل نمود که اشهد
ان محمدا رسول الله صدای بلند ندا بگوش هوش آن عرش نشین سرادق
عزت و عفت رسید شهقه زدند و بیهوش شدند بنوعیکه بعضی را گمان این
شد که شاهباز روح آن سدره نشین عرش عصمت و عفاف از شاخ
سار شجرهٔ عنصری بفردوس اعلا طیران نمود پس آن هم اصلی دارد و اگر
شخصی ساختگی کند بغایت مذموم است همچون سایر امور ممدوحه که هرگاه
بر وجه خود واقع نشود مذموم میگردد و اگر کسی گوید که در بعضی از کتب اربعه
حدیث وارد است که از معصوم سؤال فرمودند که جمعی هستند که استماع
قرآن که مینمایند بیهوش می افتند بحیثیتی که اگر گوشت بدن ایشان را
ببرند خبردار نمیشوند حضرت فرمودند که این از شیطان است جواب اولا
آنکه این معارضه با بسیاری از احادیث که مضمون آنها خلاف این است
نمیتواند کرد مثل آنچه از حضرت سیدة نساء العالمین گذشت و دیگر در کتب
معتبره روایت از ابو درداء و ابو ایوب انصاری شده که ابی ایوب خانهٔ

خود را در مدینه بحضرت سیده کاینات داد و خود در بیرون مدینه قرار
گرفت و شبها و سحرها بجهة نماز در عقب آنحضرت بمسجد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم می آمد اتفاقا شبی در نخلستانیکه در سر راه
او بود ناله حزینی بگوش او رسید چونکه استماع نمود آواز امیر مؤمنان
و امام متقیان علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که مناجات با پروردگار
خود میفرمود و بعد از ساعتی آواز آنحضرت منقطع شد ابو ایوب بر سر
مبارک آنحضرت آمد چنان دید که بنوعی بیهوش شده که اصلا حس
و حرکت در او نیست او را مالید و حرکت داد اصلا اثر حرکتی از آنحضرت
ظاهر نشد گمان کرد که طایر روح مقدسش از وکر جسد فانی بساحت
طوبی نشیمن کرده نالان بخدمت حضرت سیدة نساء العالمین آمده
خبر داد حضرت فرمودند که بآن عالم نرفته دغدغه نیست هر شب چنین
حالتی او را رو میدهد و ثانیا جواب آنکه حالتی که بالفعل شد از عوام در بعضی
اوقات از حرکات رو میدهد از قبیل حرکت آن است که آدمی را در حالتی
که درد شدید بر او مستولی شود که شعور دارد اما نمی شود که حرکت نکند
از قبیل اح اح که صاحب وجع در وقت درد سر میکند که باختیار حرکتی کند اما نمی شود

که نکند

که نکند و آن شخص ساخته باختیار میکرده چنانچه ثقة الاسلام این حدیث را در بابی
ذکر کرده که معنون است باینکه باب فی اظهار الغشیه و این مؤید بیان
قوی که غشیتی نداشته اظهار میفرموده تا آنکه شیطان و جن او را بی شعور و بیحس پندارند
نموده فرق است که بی شعور از جانب تجلیات الهی باشد یا از غشیه ظلمانی و اول از
قبیل این است که ستاره به آفتاب پوشیده شود و ثانی از قبیل اینکه با بر تیره پوشیده
اول ممدوح است و ثانی مذموم و همین حالت دارد باصحاب که بعضی از آنها ش
ممدوح است و بعضی مذموم چه راهروان سالک عرفان که بعد از سعی و مجاهده
منازل طریق الی الله طی نموده اند بمنزله طبیب نفوسند که چنانچه طبیبانیکه عالمان
فرع حکمت طبیعی اند طبیب ابدان اند که بعضی را از حمیه و پرهیز میفرمایند و تجویز
خوردن حیوانی مطلقا نمیکنند مثل مریضی که اخلاط فاسده در مزاج او باشد
در وقتیکه از مواد فاسده پاک و صاف شد و بنیه اش ضعیف شد بعد از
تنقیه تقویت میفرمایند بکباب مرغ و امثال آن هم چنین است حال اطبای
روحانی که علمای دین اند و بعضی اصطلاح ایشان را پیر و مرشد می نامند
که بعضی که نفس بهیمی بر ایشان غالب باشد ریاضت میفرمایند تا کسر شهوت و کبر
ایشان شود و بعضی را تقویت میفرمایند که بقیام شب و بعضی عبادات توا

پرداخت باینمعنی که نصیر الملة والدین در بعضی تصانیف خود اشاره فرموده اند که هرگاه
در بیابان بزرگ که زمین است بی سبیل شتران رفت بطریق اولی آسمان که سبیل الی الله
است بی سبیل شتر نرفت نمی بینی که فحول علما در بیابانکه عرب بدوی بسجدانی را
که بکر آن رفته دلیل میگیرند والا بیابان مرگ میشوند و هم چنین بادیه حرفه
بی استاد و مرشد نمیتوان رسید پس اگر بمقتضای کریمه وابتغوا الیه الوسیله
شخصیکه راه شرع از قرار واقع رفته باشد و بعضی اوامر و نواهی او بسبب بی علم
واقع شود بدعت نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
مؤیدات هرچند مراد باهل ذکر حضرات ائمه معصومین علیهم السلم اند اما در حال
غیبت علما فرقه محقه اثنا عشریه نایبان ایشانند و مراد ما بهادی و مرشد
کسی است که بمامورات و منهیات الهی امر و نهی کند و عامل باشد بعلم خود
تا اثری بر امر و نهیش مترتب باشد چرا که هرگاه عامل نباشد حرفش اثری ندارد
چنانچه در حدیث وارد شده که واعظی که عامل نیست موعظه او از دل میلغزد
چنانکه قطره باران از دل سنگ صلب کما قال صلی الله علیه
و آله من لم یعمله زلت موعظته عن القلوب کقطرة المطر عن
الصفا و مؤید این است آنچه نقل کرده اند که زنی بخدمت آن سرور آمد که پسری

دارم

دارم که قوت چشم دارد و خرما خوردن او را مضر است و بمنع من ممنوع نمیشود
و بیم آن است کور شود یا حضرت شما او را منع کنید از خوردن خرما آن سرور
فرمودند که فردا پسرت را بیاور تا منع کنم که امروز خود خرما خورده ام و اندیشه
آن دارم که منع من او را اثر نکند و این از باب تعلیم است که تا کسی عامل نباشد نصیحتش
تاثیر ندارد و اثر نفس شیخ در عمل است چنانچه بعضی عرفا گفته اند رباعی ز شرع اگر یک
دقیقه باز مهل ÷ شوی در ره دو کون از همه مطل ÷ ولی تا با خودی زنهار زنهار ÷
عبارات شریعت آنکه دار ÷ و بقول ولی تا با خودی را اش رستگاری که وقتیکه
از حرمان و حیرت بیخود شد بحسب شرع مکلف نیست چنانچه نصیر الملة و
الدین در شرح مقامات العارفین اشاره باینمعنی فرموده اگر کسی گوید
سلمنا که دلیل مذکور سابق دلالت بر وجد و سماع کند اما کف برکف زدن
بنص صریح کلام معجز نظام ملک علام ممنوع و نامشروع چنانچه میفرماید
و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود نماز کفار
نزد خانه کعبه مگر صفیر کردن که مکاء عبارت از آن است و تصدیه که دست
زدن باشد جواب آنکه مذمت دست بر دست زدن درین آیه از جهة آن است
که در نزد خانه کعبه بدل نماز دست میزدند و ازین حرکت کف بر هم زدن

در موضعی دیگر غیر کعبه که بدل نماز باشد نمیرسد مثلا اگر کسی بدل نماز مغرب که سه رکعت است چهار رکعت بگذارد یا بدل این رکعت یکجزو قرآن کند نامشروع است چه جای آنکه امر مباحی بدل امر واجبی در چنین مکان شریفی کرده اند دیگر آنکه ایشان در مقابل قول انبیا معارضه ایشان چنین عملی میکرده اند ازین لازم نمی آید که هرچه از راه شوق الهی باشد ممنوع باشد بلکه از شرع مستفاد میشود که جمیع فقرا کف برکف زدن ممنوع نیست ولهذا اکثر فقها فرموده اند که در حالت ضرورت در نماز جایز داشته اند چنانچه علامه در قواعد و غیر آن تصریح باین معنی کرده کسی نگوید که این مخصوص زنان است چرا که در جواب میگوئیم که شیخ علی عبد العالی درین مقام میگوید که بعضی عامه جواز این مخصوص زنان کرده اند و بعضی از مخالفان گفته اند که اگر مرد باشد کف دست بر پشت دست زند تا شبیه بکف زدن لهو نباشد بعد از نقل اینها قول میگوید که اینها و تخصیص مخالفان بی دلیل است بلکه زن و مرد هر دو مساویند در جواز [illegible] کف زدن متعارف و این نصی در دینست که کف زدن لهو حرام میباشد و غیر لهو جایز بلکه بعضی اوقات در حج میباشد باز در حدیث وارد است که حرکات تبتل و ابتهال و تضرع و استکانت و رغبت و رهبت در نماز و دعا و ذکر

اعم دعاست و علت غائی نماز که أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي و همچنین الله اکبر در نماز برداشتن دست و فرود آوردن پس حرکت در ذکر بدعت نیست بلکه حکم به بدعت آن بدعتست و دلیل شرعی خصوص با وجود ذکری حسن علی کل حال خواه حال حرکت یا سکون اگر سائلی گوید که برجستن در ذکر نامشروعست جواب آنکه برجستن را کسی عبادت نمیدانند تا دلیل شرعی خواهد بلکه حالیست که عارض میشود پس دلیل برنافی است که با آنکه این دو قسم است بهوای باطل و آنچه از شوق بجانب حق است با آنکه دانستی که روح سالک را بعلو میبرد چنانچه در تعزیه ها خصوصا تعزیه جناب سید الشهدا ع او از فرح میشود و نهایت برجستن از فرح رقص میگویند و در حزن شیون و مانند اینست و حرکت سالک از قبیل هر دو قسم میتواند بود از فرح و شوق الهی و از حزن تضییع و تلف عمر به بیهوده حرکت از حزن است و آنچه در کتب معتبره نقل نموده اند که آن سرور هنگامیکه در غار حرا عبادت میفرمودند به سبب حرکت می اندوهناک شدند و چنان بیتابانه از ایشان حرکت صادر میشد که اگر جبرئیل بامر ملک جلیل حفظ نمی نمود بیم آن بود که حضرت خود را از آن کوه بیندازد و بعضی از شوق عبادت گفته اند پس چرا صاحب شوقی را بسبب حرکتی نسبت به بدعت و فسق باید داد با آنکه معلوم است

که از طاعتین چه حرکت ها صادر میشود و اگر کسی گوید بیهوش شدن بدعت و نامشروع است در حدیث است که نزد معصوم گفتند که فلانی از شنیدن قرآن بیهوش میشود فرمود از شیطان است جواب آنکه اگر بی اختیار است مذموم نخواهد بود چه مدح و ذم مخصوص فعل اختیاری است دیگر بیهوشی دو قسم است شیطانی و رحمانی آنچه بر حضرت سیده نساء العالمین از شنیدن اذان واقع شد و آنچه از صادق آل محمد ص ساتع که در اثنای خواندن قرآن بیهوش شدند بعد از افاقه فرمودند که این آیه را تکرار کردم تا آنکه از قائلش شنیدم یعنی این سبب غشیت شد اگر کسی گوید که این مخصوص معصوم است چرا که جواب اینست که شیخ بهائی الملة والدین در مفتاح و شیخ زین الدین در اسرار الصلوة از حضرت معصوم نقل میکنند که خدای تعالی در کلام خود تجلی بر عباد کرده لیکن مردم غافلند یعنی عوام الناس غفلت دارند پس خواص را ممکن است که مجلای آن تجلی شوند و آن بیهوشی رحمانی است و باز مروی است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بالای منبر که تنبیه می کردند بیهوش میشدند و می افتادند پس اگر خاص شیعه ایشان مثل همام و غیره بیهوش شوند چه لازم افتاده که بگوئیم که از شیطانست باوجود آن بعض الظن اثم اما سماع و حرکت و شوقی که بسبب فرح از آن سرور

در افواه و السنه مشهور و در کتب مسطور است این که چون بامر حق تعالی مامور بود که با اصحاب صفه که چهار صد تن بودند ننشیند چرا که صنادید قریش میگفتند که ما را عار است که با این ژنده پوشان بنشینیم اگر تو این جماعت را از خود دور میسازی ما را مقرب خود میگردانی آیه نازل شد که با اصحاب صفه منشین چنانچه میفرماید وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و ایشان در مسجد حلقه ذکر جهر نموده داشتند و حضرت در میان ایشان نشسته بود درین اثنا جبرئیل از ملک جلیل رسید که حق تو را اسلام میرساند و میفرماید که فقرای امت پیش از اغنیا بنصف روز که مقدار آن پانصد سال است به بهشت میروند چون حضرت این را شنید خوشحال شد و فرحی شدید و خوشحالی عجیبی نمود پس رو بی با اصحاب نمود و فرمود که در میان شما کیست که شعری تواند خواند و ترنمی تواند کرد پس اعرابی بدوی حاضر بود گفت آری بنده میتوانم و میگویند حضرت خضر بود که اکثر اوقات بصورت بدوی بمجلس آن سرور در می آمده یا کی

از حضرت بیان که عمران بن الحصین بوده باشد مطربی خوش الحان بهر پس
آن اعرابی آمد و بیت خواند با لحان خوش رباعی فلا تشعب حبة
الهوی کبدی ؞ فلا طبیب لها و لا راقی ؞ غیر الحبیب
الذی شغفت به ؞ فعنده رقیتی و ترياقی ؞ که مضمون ابیات و
بیت بفارسی بیت دیگا بگزیده مار عشق جگر کباب ما را ؞ نه طبیب
میشناسد نه فسونگر آمده دارا ؞ بجز از حبیب جانم که بوحت و خانمانم ؞
نه کسی دوا شناسد نه بخواند آمده عارا ؞ پس حضرت در وجد و سماع آمد
و جمله کی اصحاب باو موافقت نمودند تا آنکه ردا از دوش مبارک
آنحضرت افتاد و چون اصحاب و آنسرور از آن حالت باز آمدند
معاویه ابو سفیان آنجا حاضر بود و گفت یا رسول الله ما احسن لعبکم
و این ما بیستر اند بود که تعجبی باشد متضمن استهزا و تواند که ما نافیه باشد
و احسن بصیغه مجهول که معاویه بی ادب سعی سرزنش کرده باشد که
خوب از شما واقع نشد چنانچه بعضی اهل غفلت چیزی چند از عبادات
مثل کسب حلال را لغت نام کرده اند و وظیفه حرام را وقار و زینب
و شعار خود ساخته اند و حرکات شوقی را منافی وقار میدانند و از

درنج که بواسطه کبر جبار این است چشم پوشیده اند و از بسیاری از مستحبات
محروم شده و مصداق حال ایشان است افمن هذا الحدیث تعجبون
و تضحکون الآیة حاصل که حضرت در جواب معاویه نافهم بی ادب
ملعون عتاب فرمود که لیس بکریم من لم یهتز بذکر الحبیب
یعنی بس کن و دور از نفسی و بی ادبی مکن و ساکت شو ای لئیم که کریم نیست
و بکرامت حقتعالی سزاوار نیست الکه بحرکت و نشاط نیاید نزد ذکر و سماع
حبیب و چه خوب بنظم آورده نظم جهان پر سماع است و مستی و شور
ولیکن چه بیند در آئینه کور ؞ نه بینی شتر در نوای عرب ؞ که چونش برقص
اندر آرد طرب ؞ شتر چونکه شور و طرب در سراست ؞ اگر آدمی را نباشد
خراست ؞ ندانی که شوریده حالان مست ؞ چرا بر فشانند در رقص
دست ؞ گشاید دری بر دل از واردات ؞ فشانند سر دست بر کائنات
حلالش بود رقص بر یاد دوست ؞ که هر آستینش جانی در اوست ؞
و نیز مناسب است نظم اگر تو یاری نداری چه طلب بکنی ؞ و گر بیار رسیدی
چرا طرب نکنی ؞ ز کاهلی بنشینی که بو العجب کاری ست ؞ تو نی عجب که
چنین کار بو العجب نکنی ؞ بعد از آن این آیه در توبیخ معاویه و تابعان

او درین باب نازل شد که فسبح باسم ربک العظیم تا اینجا که افبهذا الحدیث
انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون فلولا اذا
بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیه
منکم و لکن لا تبصرون یعنی شما از بحدیث که سماع ذوق اهل
توحید است مداهنه مینمائید و حق را میپوشانید و حال آنکه شما رزق خود
گردانیده اید دروغگوئی اشاره باآنکه شما عنقریب خلاف خواهید نمود
بسبب دروغگوئی و مداهنه کردن و مداهنان را با خود یار ساختن
چنانکه احوال ایشان بر مستبصر پوشیده نیست در آثار سماع
سماع و آداب آن جمعی از فضلای عرفا در تصانیف خود چنین ذکر کرده اند
که سماع را سه مقام است مقام اول فهم مقام دویم وجد مقام سیم
حرکت اما مقام اول فهم است و آنکس که سماع بالطبع و غفلت کند
باثر اندیشه مخلوقی رتبه چنین شخصی خسیس تر از آن است که کسی درباب
او سخن گوید اما کسیکه فکر دین و محبت خالق بر او غالب باشد
گنجایش دارد که در سماع او کسی حرف زند و سماع از چنین کسی دو درجه
دارد اول مریدی بود که هنوز چندان کمالی نداشته باشد و بسر حد شیخت

رسیده باشد و در سلوک مختلف الاحوال باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری
و آثار قبول و رد تمام دل او را فرو گرفته باشد و چون شخصی بشنود که چون قبول
و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و امید و یاس و وفا و جد و نقض عهد
و شادی بر وصال و اندوه فراق و امثال اینها از نقیضین در آن
باشد بر احوال خویش تنزیل کند و آنچه در باطن اوست افروخته
گیرد و اگر اعتقادی مستحکم نباشد بسا باشد که بعضی سماع برای او
مضر باشد مثلا هرگاه مثل این بیت بشنود بیت اول بیت میل بان
کجااست ؞ وامروز ملول گشتن از بهر چه است ؞ پندارد که اول حقتعالی را باو
میلی بوده بعد از آن در آن تغیر شده و این کفر است چه تغیر در ذات
و صفات حقیقت کمالیه احدیت نیست بلکه التفات جناب احدیت مثل
آفتاب است که بر ذرات یکسان میتابد و هر کس بحسب قابلیت
خود از نور آفتاب مستفید و بهره مند میگردد و مثلا سنگ یمن عقیق و
بدخشان لعل و یاقوت و رنگ نجف در و بعضی سنگها سیاه میشود
و همچنین رنگ گازر از آفتاب سیاه و رنگ پارچه سفید میشود و کسیکه
از فیض آفتاب محروم شود حکم آن دارد که خود در پس دیواری رود

پس محرومی از جناب قدس الهی از تقصیر قابل است والا همیشه فیض از مبدأ
فیاض فایض میشود بلا تغیر و تبدل آری در صفات اضافی مثل رازقیت
زید که پیش از وجود مرزید این صفت زایداست و بعد از وجود مرزید حادث
شد و بعدم زید معدوم میشود و متغیر است و این نقصی نیست چه رازقیت
مطلقه صفت کمالی است و در ان تغیری نیست و همچنین این بیت بیت
مهر و محبتی که نداری بما به بند ؛ دل اگر شوی زد فا میتوان شکست ؛ نسبت
بجناب احدیت کفر است ۲ آنکه شخص سامع از درجه مریدی و نقص گذشته
بمرتبه شیخی و کمال رسیده و از خود خالی شده و درون او حقی و اگر فته
مثل کوره که هوا از آن بدر رفته و پر از آب حیات شده چنانچه مجنون بمرتبه
رسیده بود که بر هر چه نظر میکرد لیلی میدید و سماع چنین شخصی بر سبیل
فهم نباشد که هرگاه سماع کند آنچه در وقت حرکت کند و از بیحالت مستی
دیگانگی بر دُدی تازه کرده و بکلی از خویش خالی شده از بیعالم بیخبر
کرده بحیثیتی که اگر در آتش افتد خبردار نشود چنانچه از بعضی نقل کرده اند
که در وقت سماع بر زمینی دوید که نیستانی بود و آنرا بریده بودند
و نیشها از قبیل میخ تیز پایهای او را مجروح میساخت و اصلا از آن

خبر نداشت همچون زنان مصر که دست خود را بریدند و خبردار نشدند و
اینحالت کاهی در بعضی مریدان که هنوز آمیخته بصفات بشریت اند
رو میدهد که از خود نیست میشوند و این نیستی و فنا از خود موضع انکار
نیست هر چند تو او را می بینی اما او در عالم دیگر است مثل میت که تو
جثه او را می بینی و او در عالم دیگر است و همچنین کسیکه در خواب است
و خوابی می بیند که در باغ است یا در زندان و تو بدن او را مشاهده
میکنی و او در عالم دیگر است و هم چنین حالت وارد گشته بحیثیتی که چون
معرفت همه چیز جز حق از و غایب شد و او در حق مضمحل گشت این است
معنی انسان فانی از خود و باقی بحق و معنی اتحاد این بود که چون غیر حق نه بیند
پندارد همه اوست و اینست که بعضی عرفا گفته اند که بیت روا باشد انا الحق
از درختی ؛ چرا نبود روا از نیک بختی ؛ و از معصوم نقل کرده اند که فرمودند
همیشه این آیه کریمه ایَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ را تکرار کردم تا بمثابه
پنداشتم از قائل او میشنوم و این پندار نه اتحاد و نه حلول است چه هر دو
محال است بیت حلول و اتحاد اینجا محال است ؛ که در وحدت دوئی عین
ضلال است ؛ برهان عقلی قائم است که اثنین واحد نمیشود چه جای آنکه

ممکن واجب شود و شیخ عطار میگوید مثنوی هرگز دیدی که هیچ مخلوقی ؛ گردید
خدای با خدا گردد ؛ لیکن سخن درست این باشد ؛ کز ذات و صفات
خود فنا گردد ؛ ایزد بزبان حال میگوید ؛ او ما نشود ولی زما گردد ؛
صبغة الله چیست رنگ خم هو ؛ پیسها یکرنگ گردند اندر او ؛ چونکه در خم
افتد و گوییش قم ؛ از طرب گم گوید قم لا تلم ؛ صبغة الله آن
ان انا الحق گفتن است ؛ رنگ آتش دارد اما آهن است ؛ در آینه
چون صورت خورشید افتد ؛ آئینه انا الشمس نگوید چه کند ؛ و این مثل
آن است که کسی هرگز آینه ندیده باشد بعد از آنکه صورت خود در آینه بیند
اگر گمان کند که صورت او در آینه در آمده این گمان حلول است و اگر گمان کند که
آینه بصورت او در آمده این گمان اتحاد است و این هر دو غلط است
چه روی شخص در آینه در نیاید و آینه بصورت شخص بر نیاید حاصل که حالت
محبان و عاشقان درگاه الهی بگفت گو در نمی آید اینحالت شدنی است نه
نه گفتنی بلکه جمیع امور ذوقی چنین است چنانکه اگر نابالغ لذت مقاربت
نداند و برای آنکه رنگهای مختلف از آن چیزی نمیفهمد بیت سفید و زرد و سرخ
و سبز کاهی ؛ نباشد پیش آنکه جز سیاهی ؛ نصیبی نیست آنکه را زالوان ؛

اگر صد ره بگوئی نقل و برهان ؛ چون از فهم فارغ شد حالتی است که آنرا وجد گویند
و وجد یافتن بود یعنی حالتی یافت که پیش از این حالت نبود و این حالت از یک نوع
نیست و بگفتگو کما هو حقه در نمی آید که وصف آن بگفت گو محال است که صاحب
حال داند که این چه حالت است اما این کیفیت مختلفه از دو جنس باشد یکی احوال
دیگری مکاشفات اما احوال این باشد که صفتی بر او غالب شود که او را اسیر
گرداند و آن صفت گاهی شوق و گاهی خوف و گاهی آتش عشق و گاهی
طلب و گاهی اندوه و آن آتش چون در دل در آید و بر و در کند زبانه بدماغ
کشد و حواس را معطل کند مثل خفته که نه بیند و نشنود و اگر بیند و شنود از آن
غافل شود و اما مکاشفات آن بود که صورتی چند بر او ظاهر شود بعضی در کسوت
مثال و بعضی صریح و سبب اینست که چون آینه دل بسبب سماع زنگ غفلت
از آن دور شد صور در آن پرتو انداز د مبادی عالیه و وجه دیگر آنکه در اخبار
وارد است که قلب انسانی را دو باب است یکی بعالم محسوس که عالم ملک
گویند و دیگر بعالم غیب که عالم ملکوت و عالم ارواح گویند و همچنین برهان عقلی
نیز برین قائم است پس هرگاه این باب که بعالم محسوسات و عالم ناسوت است
بسته شد آن در که بعالم لاهوت است مفتوح میشود و شد باب عالم ناسوت

خواه باختیار و مجاهده باشد و خواه جبری اینست که مجانین و در بعضی مرضها
مثل برسام و ذات الجنب و امثال اینها صاحب این امراض از عالم غیب
خبر میدهند و درست بفعل می آید و هزار عجب از فضلائی که ربط بمعقول
و منقول داشته باشند و منکر اینها شوند و جود اینحالت از مرتاضان
و مجانین بظهور می آید بلکه این انکار کار مرد ناهمی است که هرچه در خانه
او نباشد پندارد در خزاین ملوک نیست و اعجب از اینکه این شخص با مختصری
و با بضاعتی خویش خود را پادشاه میداند و گوید همه خبر بمن رسیده
و هرچه بمن نرسیده و من ندارم کسی دیگر ندارد و باید دانست که وجد که
بتکلیف باشد نفاق است مگر آنکه بتکلف خود را بر آن میدارد تا آمد آنکه
تشدید وجد در او بدید آید چنانچه نظیر این در احادیث اهل عصمت سلام الله
علیهم بسیار واقع است که اگر شما را گریه نیاید خود را بگریه در آرید **سؤال**
اگر کسی گوید که هرگاه سماع این طایفه حق است و برای حجت بایستی که قاریان
قرآن بنشانند تا برای ایشان قرآن خوانند نه قوالان که برای ایشان
شعر که مذموم است بغنای محترم بخوانند **جواب** اینکه صوت حسن غیر غنا است
و در رساله مقامات السالکین بر وجه اتم و اکمل محرر شده که هرچه بنده را

بخدا نزدیک کند محرم نیست و آنرا غنا نمیگویند و در اکثر احادیث تعبیر از آن
بصوت حسن شده و علی ابن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام سؤال
کرد که چه میگوئی در غنا در عید اضحی و عید فطر و هنگام نشاط فرمود که هرچه
بمکان گناهی مثل فسق و فجور و خمور نیست و صوری در آن نیست که هرچه
در عرف غنا باشد البته حرام است نزد بعضی و محققان بر آنند که غنا دو قسم است
محرم و مباح و دلیل بر این در رساله مقامات اقامت بر اینمعنی شده و اینکه
اگر دو قسم نباشد مناقض در کلام معصوم لازم می آید و این بحث علیحده
و این مقام آن نیست و بکل مقام آنکه محقق شده که جمیع افراد غنا حرام است
اما آنکه سماع کلام غیر قرآن در اکثر اوقات اختیار کرده اند بواسطه شش
وجه است آنکه سماع قرآن بسا باشد که زیادتی بر حوصله کند و بیهوش شوند
و بسا شده که در آن سماع جان داده اند و در بیان اینکه در کجا و در مقام
بتفصیل دراز خواهد کشید درین مختصر در جای خود مسطور است آنکه تمام
قرآن با حوال عاشقان مناسبت ندارد چه وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مثلا هرگاه قاری این آیات را بخواند که مادر
و پدرش یک از میراث میبرند و زن شوهر مرده اگر شوهر فرزند دارد

هشت یک میبرد و بیفرزند چهار یک و زوج زن مرده اگر آنزن بیفرزند است
شوهر نصف میبرد و با فرزند ربع و اقرب منع ابعد میکند که اُولُوا
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و عده طلاق سه ماه
یا سه طهر است و عده وفات چهار ماه و ده روز است و از این قبیل
و مثال این آتش شوق تیز نمیکند مگر کسیکه آتش عشقش بغایت شعله ور باشد
که باواز و لابه ستی کند و این بغایت نادر بود آنکه قرآن بیشتر
مردم یاد دارند بسیار خوانده و شنیده اند و طبیعی ایشان است که هرچه
بسیار شنید دل چندانکه در مرتبهٔ اول اثر میداده در ثانی و ثالث نمیدهد
و حالتیکه از شنیدن اول بهم میرسد در تکرار و بارهای دیگر بهم نمیرسد چنانچه
که اعراب اول که وارد مجلس سامی حضرت میشدند از شنیدن قرآن بگریه میشدند
و احوال ایشان متغیر میشده بعضی اصحاب میگفتند که ما اول چون شما بودیم
اما حالا دل ما سخت شده یعنی که با قرآن قرار گرفته و آن رقت نمیشود
و لهذا مکروه است اینکه حاج بسیار در مکه بماند و مجاورت مشاهد مشرفه
مکروه است چرا که آن احترام و آن وقع در دل نمی ماند مگر برای معصوم یا
اقل قلیل آنکه بیشتر دلها از قبیل است که حرکت نکند تا او را

بالحان و کلام موزون بحرکت آوری چون مستمع پی آنکه موزون باشد و او را خوش
باشد کمتر رغبت میشود و بر آواز خوش موزون بیشتر رغبت می افتد و این طبیعی
ایشان است چنانچه ذائقه از حلاوت متلذذ میشود و از مرارت متغیر و دیگر
هر راهی و دستانی و شعری و وزنی اثری دارد و اینها در کلام شهادت هم
نمید هد مگر آتش عشق بسیار تند باشد که بکلام خالی از الحان و موزون بر افروخته
گردد و قسم آنرا طریق و دستان و اوزان نمیتوان خواند اینکه در غیر قرآن
ار خوانندگی ها ممکن است که خوش آواز دیگر دم کشی و ممد و معین باشد بلکه جمعی
آواز ها را بهم انداز ند و از آن کیفیتی بهم رسد و این در قرآن ممکن نیست دیگر
آنکه در غیر قرآن مثل قوالان طبل حلال و دف در عرو سیکه حلال است بعضون
حدیث درین لا بحضرة الفضیه ممکن است که با خواندن مطرب جمع شود در اجتماع
اینها لایق شان و احترام کلام الله حمید و مجید نیست چه اینها صورت هزل
دارد و کلام در اعلی مرتبهٔ جد است آنکه هرکس را حالتی بود که حریص بود
بر آنکه بیتی بشنود مناسب حال خود و از غیر مناسب متنفر میشود و بسا باشد
که آیه باشد که مناسب حال عاشق نباشد مثل حکایت حال فرعون و نمرود
که در قرآن واقع است و هرگاه در بیت و اشعار باشد عاشق میتواند گشت

[illegible]

[illegible]

کاین بیت و غزل را و اگذار مناسب حال من نیست و دیگری بخوان چگونه این
در کلام توان گفت دیگر آنکه هر بیتی را که عاشق میشنود آن بیت را حمل بر معنی
مناسب حال خود میکند و در قرآن مثل آنکه حمل کنند بر معنی مناسب خود
و احوال خود چه محکمات قرآن مثل قل هو الله احد بغیر از آن معنی ندارد و متشابهات
قرآن که در محامل است تفسیرش برای بزرگان همیشه بی از معصوم نزد
فرقهٔ محقه جایز نیست مگر جائیکه محمل صحیحی داشته باشد آنهم بر سبیل احتمال نه
بر سبیل جزم چنانچه مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمه در آیات الاحکام تحقیق
این معنی کرده بواسطهٔ این جهت است که عرفاء متقدمین مثل سلطان العارفین
و خاقان الموحدین و سید اول السالکین شیخ صفی الدین نوّر الله برهانهٔ
گاهی رغبت بشنیدن غیر قرآن مینموده اند چنانچه در کتاب صفوة الصفا که از مقالات
آن بزرگ است و غیر آن خواندن قوالان بسیار مذکور است در سماع
آثار از حرکت و جامه دریدن و آنچه امثال این بوده باشد ظاهر میشود هر چه
مغلوب آن باشد و بی اختیار بود بآن مؤاخذه نباشد و هر چه باختیار
بود یا بر دم و انماید که او صاحب حال است این حرام و عین نفاق است
و بدانکه کاملترین حال آن است که سماع بشنود و ساکن باشد نه آنکه اثری

ظاهر نشود بلکه شود و خود را آنچه دارد چه آن حرکت و فریاد زدن از ضعف
باشد و توانند قول بعض صحابه که اول ما مثل شما بودیم که گریه و زاری
میکردیم از ضعف آخر دل ما سخت شد یعنی دل قوت بهم میرساند که طاقت
داریم که خود را نگهداریم نه بآن معنی که دل ما قساوت بهم رسانیده چنانکه گذشت
و این حرکت گاهی از شادی عارض میشود چنانچه بعضی از فضلای عرفا نقل کرده اند
که حضرت سید کاینات یکی میگفت که تو در خلق مثل منی از شادی و نشاط
چنانچه عادت عرب است پا بر زمین میزند و حرکتیکه دلالت بر نشاط کند از او
صادر میشد چنانچه در عرف میگویند از شادی برقص اندر آمد و هر گاه کسی خود را
نگه دارد از غایت قوت بسا باشد که بر بال رسد چنانچه مشهور است که مریدی بود چون
در وقت سماع صیحه زدی شیخ باو گفت که اگر من بعد چنین کنی باید در صحبت من
نباشی پس در وقت سماع صبر میکرد و جهدی عظیم تا طاقتش بطاق رسید
فریادی زد که شکمش شق شد و با آنحال مرد و جامه را باختیار دریدن حرام
چه تضییع مال است و دیگر گاه باشد که در آن اختیار مضطر باشد مثل بیخبری
که باختیار ناله می کند و نمیتواند که نکند زیرا نه هر چه باختیار بود دست
از آن توان داشت چنانچه علماء گفته اند که شخصی که او را چوب محکم زنند

و مانعی از گریه زدن داشته باشد البته میدود و باختیار آمادنی شود که پیش از زدن
چوب بگریزد و عرفا گفته اند در سماع ناچار است از سه چیز زمان و مکان
و اخوان اما زمان اگر بواسطهٔ آنکه وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن
جمعی با نظار او یا وقتی که پراکنده شده باشد سماع بیفایده است اما مکان
از جهت که اگر رهگذری باشد یا جائی ناخوش تاریک یا خانهٔ ظالمی وقت شوریده
شدن در آن سماع فیض نخواهد بود اما اخوان باید که همه اهل الله باشند
چه اگر متکبری از اهل دنیا یا ریائی از اهل غفلت که ایشان در سماع اندیشهٔ
باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول شوند و بهر جا نگرند یا زنان یا امردان حاضر
باشند که بشوب زنیه و شهوت بدیشان نظاره کنند یا بتکلیف برقصند و حرکت
ناهنجار و صیحه بیمقام یا آنکه مردم گمان کنند که اهل حالند چنین سماع نامشروع
خواهد بود و چه هر گاه زنان و امردان حاضر باشند و حاضران از اهل شهوت باشند
از سماع آتش شهوت افروخته میگردد و چه دانستی که هر چه در باطن است با هم از
میآید اگر آتش محبت الهی است و عشق حقیقی افروخته گردد آنجا نکه مصرع
انجا ز انجان تر میگیند؛ و هر چه که در عالم است قانونی و دستوری دارد و اگر
بآن قانون نباشد امر و خواص بر آن مرتب نشود و بسا باشد که نتیجه بر عکس دهد

پس باید که اهل الله همه بدو زانوی ادب چنانکه در تشهد می نشینند دل
بخدای خود بندند و در یکدیگر ننگرند و در میانه آب نخورند و بتکلیف حرکت
نکنند و بآرزوی وجد و سماع در مجلس حاضر نشوند در مجلس ذکر و تسبیح دیگران
خود را بر آن ندارند و همگی دل و جان متوجه گفتن ذکر و تصور معنی آن شوند و
فکر کردن حال از خیال خود بیرون کنند و سعی که در ذکر با جماعت در هر لفظ
موافقت بنمایند که گویا یک کس است که ذکر میگوید نه آنکه یکی لا اله
و یکی الا الله بلکه هر کلمه با هم گویند تا سرّ وحدت در کثرت ظاهر شود
و اینکه گر جمعیت بطریق نماز جماعت است که باید با امام همه دفعةً واحده
بسجود و رکوع روند و همچنین جمیع افعال دیگر با هم بجا آورند و اگر خللی و
فرجی در صفوف باشد باید که نماز جماعت که از آن را خالی نگذارد یعنی آنجا
بایستد تا صف همه بر پا شود و این اجتماع در عبادت در دفع وسوسهٔ شیطان
اقوی است مثل تارهائیکه طناب خیمه از آن میتابند که هر چند در تاب تارهای
آن بیشتر و شکر باشد التصاق ایشان محکمتر خواهد بود و هم چنین است حال
اجتماع جماعت در عبادت مگر موضعیکه اجتماع ممنوع باشد مثل نوافل ماه
مبارک رمضان و غیره که با جماعت بدعت است و باید بهای و هوی بیجا

وحرکت بوقت حال بر دیگران فوت نکنند وتضییع اوقات دیگران ننمایند ومقصد
ازین مبالغه آن است که سالک مبتدی صورت وجد وحال بحال خود تصور
نکند واز مکر نفس واستدراج پایه بجناب احدیت برد واگر حال هجوم وغلبه آرد
خود را ازان باز داشتن وهمت بر طرد ودر آن کماشتن نیز موجب قبض نفس
وکسل روح وحرمان فیض میشود وبسا باشد که ضرر عظیم بر آن مرتب شود
تا آنکه بهلاکت انجامد وحکایتی در این باب مشهور است چنانکه گذشت که پادشاهی
شخصی را گفت که سبب چیست که مریدان شما در بعضی حالت خواندن میجنبند
وحرکات میکنند فرمود که آتش شوق که علم کشیده بحرکت بمنزله مروحه
که در حالت گرما حرکت میدهند که حرارت آزار نرسانند واگر ایشان را
در اینحالت وحرکت منع کنم بسا باشد که هلاک شوند پادشاه این را باور نمود
فرمود که مطربان شروع بخواندن کردند وفرمود که اینجماعت خرقه در سر
کشیدند وهرچند که خواستند وجد وحرکت نمایند مانع ایشان شدند تا آخر که
خرقه از سر ایشان کشیدند سوخته بودند واین بزرگ حکایتی نقل میکند ومیگوید
که این کمینه مشاهده در ایمعنی نموده که در آن شک وگمانی نبوده تا شبی از شبهای
خلوت در شبستان مسجد حاجی دوست از قریه بید گل معتکف بجهه در حضرت پیر

قدس سره وبعادت خود وقت اجتماع بمجلس سماع حاضر شدیم در آن شب
جمعی از مردم شهر از علمای ظاهر وغیره نیز بزیارت برآمده بودند هرچند از تأثیر
ذکر وشوق در پیچ وتاب شدیم رابطه سابقه آشنائی بر آنها حجاب شد وبواسطه
حتی نفس را از وجد منع نمودیم در وقت شوق خود را از آن حال باز آوردیم
باری وندان بر جگر فشردیم وخود را از حرکت ممانعت نمودیم تا آنکه مجلس
منقضی شد هر عضوی از اعضای بدن همچون گوشت پاره پوست کنده رعشه
واضطراب داشت بی اختیار وقبضی عظیم عارض شد وپیر با تدبیر ازین
معنی مطلع شد ومطرب باز طلبید وبخواندن مشغول شدند تا بوجد وحال در آمدیم
والا خطر عظیم بود ومثل این قصه در قصبه قوت وسرکان خود از یکی از درویشان
مشاهده کردیم وهمین تدبیر معالجه در مع شد مقصد که طالب باید عنان
خود را بدست قضا سپارد وهرچه از خزانه لطف عنایت شود از رحمت
درخاو محبت وغا غاصر خود در آن داند عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ای درویش
چون قصدها ونیتها از امور باطنی است وعلم بذات الصدور از خواص
علم الهی است تا بعنوان معاشرت باطنی ومرافقت سری احوال کسی

بر یقین معلوم تو نشود وظن در حق کسی گمان بد مکن که إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
إِثْمٌ تا آنکه در نهج البلاغه از نور دل اولیاء علی مرتضی علیه السلام مروی است که
لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا
یعنی زنهار که بکلمه از برادر مؤمن تو سر زند گمان بد به آن برادر مبر هرگاه
آن کلمه محمل خیری داشته باشد وباز در حدیث است که اگر فعل وقول شخصی
هفتاد محمل بد داشته باشد ویکمحمل خوب باید که تو حمل بر آن یک محمل خوب
کنی واز پی آن محمل بد نروی خواجه عبد الله انصاری گوید انکار شو مست
اما اقرار بصرفه چرا که اگر انکار نکنی ترا زبان ندارد اما اقرار با این روش
که او را اینشوا ومقتدا دانی چه خرم درین طرف آن است که چنانچه درباره
او بدنیکوئی او را به پیری وشیخی قبول نکنی چه گرگان در صورت میش
ودزدان در حجاب جبه وریش میباشند وسالکرا از صحبت ایشان فرار
ناچار است فهرد ای بسا ابلیس آدم روکه هست پس بهر دستی نباید داد
دست ؛ در بعضی احادیث از ائمه هدی وکلام حکماء که مقتبس از مشکوة
نبوت وسیرت انبیاء است از جمله مواعظ ونصایح حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام یکی آن است که كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ

إِلَى الْإِخْوَانِ یعنی کفاره عمل سلطان نیکوئی کردن با برادران است ودیگر آنکه
فرموده مَا مِنْ مُؤْمِنٍ أَدْخَلَ عَلَىٰ قَوْمٍ سُرُورًا إِلَّا خَلَقَ اللهُ تعالی مِنْ
ذَٰلِكَ السُّرُورِ مَلَكًا يَعْبُدُ اللهَ تعالی وَيُمَجِّدُهُ وَيُوَحِّدُهُ فَإِذَا صَارَ
الْمُؤْمِنُ فِي لَحْدِهِ أَتَاهُ ذَٰلِكَ السُّرُورُ الَّذِي أَدْخَلَهُ عَلَىٰ أُولَٰئِكَ
فَيَقُولُ أَنَا الْيَوْمَ أُونِسُ وَحْشَتَكَ وَأُلَقِّنُكَ حُجَّتَكَ وَأُثَبِّتُكَ مَا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَأَشْهَدُ لَكَ مَشَاهِدَ الْقِيَامَةِ وَأَسْتَشْفِعُ إِلَىٰ رَبِّكَ
وَأُرِيكَ مَنْزِلَكَ فِي الْجَنَّةِ یعنی هیچ مؤمنی نیست که خوشحالی بجماعتی از مؤمنان
برساند مگر آنکه خدا تعالی خلق کند از آن سرور وخوشحالی ملکی را که عبادت حق تعالی
میکرده باشد وتمجید وتوحید او بجا می آورد تا آنوقتیکه مؤمن برحمت خدا واصل شود
چون در لحدش گذارند آن سرور وخوشحالی بصورت او داخل شود وگوید که من
آمده ام تا مونس تو باشم وهرجا که از تو چیزی پرسند ودرمانی یاد تو دهم و
ترا بر دین تو ثابت بدارم ودر قیامت در هر محلی همراه ورفیق تو باشم
واز حق تعالی گناه ترا شفاعت کنم ومنزل ترا بتو بنمایم در بهشت
وایضا از کلام معجز نظام آنحضرت است که فرموده مَنْ لَمْ يَكُنْ لِأَخِيهِ كَمَا يَكُونُ
لِنَفْسِهِ لَمْ يُعْطِ الْأُخُوَّةَ حَقَّهَا یعنی هرکس نباشد از برای برادر مؤمن

چنانکه از برای خود است حق برادری بجا نیاورده و ایضاً از حکم و مواعظ
آنحضرت است که فرمود لا کل من نوی شیئاً قدر علیه و لا کل
من نوی شیئاً قدر علیه و لا کل من قدر علی شیء وفق له
و لا کل من وفق اصاب له موضعاً فاذا اجتمعت النیة و القدرة
و التوفیق و الاصابة فهنالک تمت السعادة یعنی چنین نیست که هر که
نیت چیزی کند و کاری داشته باشد و قادر بر آن شود و نه هر که قدرت یافت
توفیق کردن می یابد و نه هر که توفیق یافت جای آنرا میداند و آنرا چنانچه
باید بکند و بآن میرسد هرگاه نیت و قدرت و توفیق کردن و بموضع و مستحق
رسانیدن جمع شود سعادات تمام است و ایضاً ترغیب بر توبه میفرماید که
تأخیر التوبة اغترار و طول التسویف حیرة و الاعتدال (الاعتذار) علی الله
هلکة و الاصرار علی الذنوب امن من مکر الله یعنی توبه را تأخیر
کردن و امروز را بفردا انداختن محض غرورست و نادانی و چنین خواهم کرد
و چنان خواهد شد سرگردانیست و بامید رحمت و بخشش گناه کردن خود را
بر هلاک انداختن است و مصر بر گناه بودن از مکر حقتعالی ایمن بودن است
و حقتعالی فرموده که و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی

از مکر خدا ایمن نباشد مگر زیان کاران و ایضاً فرموده که و اذا اقبلت الدنیا
علی امرء اعطته محاسن غیره و اذا اعرضت سلبته محاسن نفسه محاسن
یعنی دنیا چون برکسی روی آورد نیکیها و خیرهای دیگران را بنام او میکند و چون
از کسی برگشت نیکیهای کرده شده اورا هم از دور برطرف میسازد و ایضاً ترجمهٔ
کلام آنحضرت است که سه چیز باعث بزرگی دنیا و آخرت است نیکی در حق کسی که
بدی کرده است و عطا کردن برکسیکه ترا محروم نموده و پوشش تقصیر کسی که
از تو بریده و ایضاً فرموده که شش طایفه بسبب شش صفت هلاک میشوند امرا بسبب
ظلم و عربان بعصبیت و دهقانان بکبر و سوداگران بسبب خیانت و روستاییان
بجهل و نادانی و فقها و علما بسبب حسد بریکدیگر و ایضاً فرموده که بهترین بندگان
کسی است که پنج خصلت در او جمع شود اگر نیکی از او بفعل آید خوشحال باشد و اگر
بدی بفعل آید و سر زند پشیمان شود و استغفار کند و اگر چیزی باو دهند شکر
آن بجا آورد و اگر ببلائی گرفتار شود صبر نماید و اگر کسی با او بدی کند از او درگذرد
و بر او نگیرد و از جملهٔ مواعظ ~~آنحضرت~~ حضرت امام رضا ع است که فرموده
که ترین مقام مردمان سه مقام است روزیکه از شکم مادر بدنیا می آید و روزیکه
از دنیا میروند و آخرت و اهلش را معاینه می بینند و روزیکه برانگیخته شوند

چیزی چند خواهند دید که در دنیا ندیده باشند حقتعالی یحیی بن ذکریا را در این
سه مقام سلام فرستاده و فرموده که سلام علیه یوم ولد و یوم یموت
و یوم یبعث حیا یعنی سلام و رحمت الهی بر او باد روزیکه زائیده و روزیکه
میمیرد و روزیکه زنده خواهد شد و همچنین عیسی بن مریم ع در این سه موقف خود را
برحمت الهی یاد نموده و حقتعالی ذکر کرده و السلام علی یوم ولدت و یوم
اموت و یوم ابعث حیا و ایضاً آنحضرت فرموده که حق تعالی امر فرموده به سه چیز بشرط
آنکه با سه چیز دیگر همراه باشد امر بنماز کرده و زکوة را با آن مقرون داشته
که اگر کسی نماز کند و زکوة ندهد نمازش درست نیست و بدرجهٔ قبول نمیرسد و امر
بشکر خود کرده و شکر والدین را با آن ضم کرده پس اگر کسی شکر الهی بجا آورد
و شکر پدر و مادر نکند شکر خدا نکرده و امر بتقوی و پرهیزکاری نموده و صلهٔ
رحم را با آن همراه ساخته و بنابرین اگر کسی صلهٔ رحم را بجا نیاورد هر چند
متقی باشد آن تقوی بکارش نمی آید و ایضاً فرموده که از علامات دانشمندی
و دانش یکی حلم و یکی کم گوئی است بدرستیکه کم گوئی دری است از درهای
حکمت و باعث محبت است و راه مناسب هر خیر و خوبی را و ایضاً از آنحضرت
مرویست که فرموده صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله یعنی دوست

موافق هر مرد دانائی و عقل اوست و دشمن او نادانی و غفلت اوست و هم
آنحضرت فرموده دنیا جمع نمیشود تا پنج خصلت در کسی نباشد بخل کامل و امل
دور و دراز و حرص بیش از پیش و قطع رحم یعنی بریدن دوستان و خویشان
و اختیار نمودن دنیا را بر آخرت و از آنحضرت ع مرویست که فرمود روایت
کرده اند آبای من از امیر المؤمنین ع که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم شنیدم که فرمود بیکی از اصحاب خود که یا عبد الله احبب فی الله
و ابغض فی الله و وال فی الله و عاد فی الله فانه لا ینال
ولایة الله الا بذلک یعنی ای بندهٔ خدا دوستی کن براه خدا و دشمنی کن
براه خدا و باید که دوستی و دشمنی تو نباشد الا محض رضای خدا که ولایت
در نمی یابی و ولی الله نمیشوی الا باین و ایضاً فرموده که الصغائر من
الذنوب طرق الی الکبائر یعنی گناهان صغیره راه نمای گناهان
کبیره است باید که قدم درین راه ننهند تا بآن منزل نرسند و من لم یخف الله
فی القلیل لم یخفه فی الکثیر یعنی چون هر خلافی خلاف حضرت واجب
الوجود است باید که آدمی بهیچ وجه در هیچ چیز خلاف فرمودهٔ او جایز ندارد
و اگر کسی از خدای تعالی در گناه اندک نترسد و مرتکب آن شود البته در گناه بزرگ هم

نخواهد رسید و بران اقدام خواهد نمود و بعذاب خواهد گرفتار شد و لو لم یخف الله
الناس لحشر و نار لکان الواجب علیهم ان یطیعوه ولا یعصوه لفیض
علیهم و احسانه الیهم یعنی اگر مردمان ترس خدا نمی‌داشتند بجهة امیدواری
به بهشت و خوفناک از دوزخ سزاوار آن بود که حق تعالی را طاعت کنند و مرتکب مناهی
نشوند بواسطه تفضلی که بایشان نموده و احسانها و انعامها که نسبت به بندگان
بفعل آورده و می‌آورد که پیغمبران اولوا العزم و ملائکه مقرب از ادای
شکر بعجز اعتراف دارند حضرت احدیت جمیع مؤمنین را از ارتکاب
مخالف شرع محفوظ داشته دنیای دنی را بر دل همه سرد گرداند که
بمضمون حب الدنیا رأس کل خطایات و از فتنه و فساد و بغض و عناد
در ظل حمایت خود نگهدارد بحرمة محمد و آله الطیبین الطاهرین والحمد لله
رب العالمین یا حی یا قیوم ایدنا بالنور و ثبتنا علی النور
واحشرنا الی النور واجعل منتهی مطالبنا رضاک و اقصی
مقاصدنا ان نعد لان بلقائک ولست علی الغیض بضنین
واستار الظلمات فی الکتاب تمام یا اله العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

قد فرغت من تسوید شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۳

انا عبد الاحقر محمد مخلص کاتب

رساله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

آورده‌اند که حکیم فاضل کامل شیخ ابو شعر بلخی رحمه الله فرمود که چون نوبت پادشاهی
و جهانداری بسلطان سعید شهید بن سلطان بهرام شاه رسید مرا بحضرت خود خواند
و التماس نمود که از برای من ساعت نامه جمع کن بجهة ساعت سعد و نحس در هر روز
و هفته چنانچه لایق پادشاهان باشد و بر در ایام باطل شود و پس بنا بر التماس ایشان
این نسخه را تصنیف کردم تا هر مهمی که پیش آید بادی باشد عمل کند نیک آید
و استعانت از حق طلب کند والله الموفق المعین یکشنبه اول روز
شمس لیکن شمس و وقت چاشت زهره و وقت زوال عطارد و نماز
پیشین قمر میان دو نماز زحل نماز دیگر مشتری آخر روز مریخ دوشنبه
اول روز قمر وقت چاشت زحل وقت زوال مشتری نماز پیشین مریخ
میان دو نماز شمس نماز دیگر زهره آخر روز عطارد سه شنبه اول روز
مریخ وقت چاشت شمس وقت زوال زهره نماز پیشین عطارد میان
دو نماز قمر نماز دیگر زحل آخر روز مشتری چهارشنبه اول روز
عطارد وقت چاشت قمر وقت زوال زحل نماز پیشین مشتری
میان دو نماز مریخ آخر روز زهره پنجشنبه اول روز مشتری وقت چاشت

مریخ وقت زوال شمس نماز پیشین زهره میان دو نماز عطارد نماز دیگر
قمر آخر روز زحل روز جمعه اول روز زهره وقت چاشت عطارد
وقت زوال قمر نماز پیشین زحل میان دو نماز مشتری نماز دیگر
مریخ آخر روز شمس روز شنبه اول روز زحل وقت چاشت مشتری
وقت زوال مریخ نماز پیشین شمس اما بعد ساعت زحل در این ساعت
راست کردن کارهای چاه و اهل بیت و جوی کندن و تخم انداختن و درخت
نشاندن و دیدن دهقان و حاجت خواستن از ایشان و خریدن
و فروخت کردن و کارهای پوشیده و الفت کردن جمله نیک است اما در این
ساعت دیدن سلاطین و اشراف و ائمه و حرب و سر رگ گشادن
و حجامت کردن و دارو خوردن و آلات جنگ ساختن و جامه نو بریدن
و پوشیدن و بنا در رنگ نباشد و هر فرزندی که در این ساعت
متولد شود نصیب خود از دنیا بردارد و خوبروی و حشم دهر و دراز
عمر بود ساعت مشتری در این ساعت حاجت و سفر کردن و جامه نو
بریدن و پوشیدن و دیدن سلاطین و علماء و حکام و اشراف و خبر
خواستن و بیرون آوردن و فصد و حجامت کردن و خرید و فروخت بغایت
نیک باشد

نیک باشد اما در این ساعت بکار جنگ مشغول شدن و دیدن مطرب و اهل نشاط
بد باشد احتراز باید کردن تا در مهمات صعب نماند و هر فرزند که در این ساعت
متولد شود دلیل است که عالم و دانا شود و از امراء و اشراف روزی
باشد و صاحب جاه گردد ساعت مریخ در این ساعت جنگ کردن و خصمی با دشمن
و صلاح پوشیدن و سواری کردن و رگ زدن و حجامت کردن و جوی کندن
و عداوت کردن نیک باشد اما در این ساعت دیدن سلطان و امراء
و ائمه و اشراف و علماء و بزرگان بغایت بد باشد اما از کسی حاجت خواستن
و بازرگانی و سفر کردن و جامه نو پوشیدن نیکو باشد اما هر فرزند که در این ساعت
متولد شود خونریز و جلاد و فاسق و حریص دنیا و بیرحم بود ساعت شمس
در این ساعت آغاز کارهای عظیم و دیدن امراء و سلاطین و اشراف
و زن خواستن و با کسی خویشی کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و خرید
و فروخت و طلسم الفت ساختن اجمله نیک باشد و هر فرزند که در این ساعت
متولد شود دلیل است که از اصحاب سلطان و دیوان و ملوک باشد
و صاحب دولت گردد اما بازرگانی و فصد و حجامت و جوی کندن و طلب حاجت
بد باشد ساعت زهره در این ساعت خویشی کردن و بازی و عشرت و بستن نکا

عمارت کردن ورکت زدن وحجامت کردن وبیمار برا علاج کردن ودارو
خوردن وجامهٔ نو پوشیدن وبازرکانی وسفر کردن ونقل وحرکت مکان
وطلسم الفت این جمله نیکست اما فرزند بمکتب دادن وآغاز تعلیم بغایت
بد باشد وهر فرزندیکه درانساعت متولد شود وعشرت دوست وصاحب
اصول شود وخوش آواز باشد وعمر را بشادی وطرب بگذراند ساعت عطارد
درین ساعت فرزند بمکتب فرستادن وآغاز تعلیم ودیدن اصحاب دیوان
ونویسندگان وعلما نیک باشد وشروع درکارهای باریک مثل علم نجوم
وهندسه وزرکری ونقاشی وطلسم محبت نیکو بود اما درینساعت فصد
وحجامت وجنگ وشکار وبازرکانی وسفر وحرکت وعلاج بیماری کردن
ودارو خوردن وجامهٔ نو بریدن وپوشیدن وبکارهای پوشیده مشغول شدن
بغایت بد بود وهر فرزندی که درینساعت متولد شود دلیل است که عالم
ودانا وفاضل وصاحب جاه کردد ساعت قمر درین ساعت ایلچی فرستادن و
دیدن ملوک واشراف وامرا وسلاطین ودرخت نشاندن وتخم انداختن وزراعت
کردن وخانه وباغ وبستان بغایت نیک باشد وضد وحجامت وعلاج بیمار
ودارو خوردن وجامهٔ نو پوشیدن وجوی کندن وطلسم الفت ومحبت نیکست

اما

اما درین ساعت مشغول شدن بکار لشکر کردن باخصمان وشکار کردن بغایت
نیک وهر فرزندیکه درین ساعت متولد شود دلیل است که دراز عمر بود واز دنیا
بهرهٔ تمام بردارد وبکار آخرت حریص باشد والله اعلم وصلی الله علی محمد
وآله الطاهرین اجمعین والحمد لله رب العالمین الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین اما بعد
چنانکه شرع مبین بر معاد جسمانی وهمهٔ احوال آن بتفصیل دلالت ظاهر نموده
باصل معاد روحانی وبعضی از خصوصیات او نیز باطناً اشارات وافیه بلکه تلویحات
شافیه فرموده واکر کسی خواهد تطبیق ظاهر وباطن بآسانی تواند واکر درین رساله
بعضی از آن که نمونه باشد از تمامش اشاره شود شاید ایقدر منکر نباشند
ان شاء الله تعالی قبر وفشار قبر اشاره باشد بآثار وعادات لذات
وشهوات بدنی حیوانی که در جوهر روح راسخ وملکه کشته وادرا از همه جانب
تنک درمیان کرفته واز بیکانکی وغربت وکدورت وظلمت وتنکی ووحشت
انخال روح بیچاره مثل محبوسی در زندان ومردهٔ در کورستان بجان
رسیده بهر طرف دیده غمخواری ومدد کاری ندیده نه یارش آرمیده شود

ونه از دستش کاری ساخته میشود منکر ونکیر قوهٔ عملی وقوهٔ علمی چون
روح در مدت حیات دنیوی بسبب اشتغال افعال واعمال جسمانی
حیوانی از حقیقت حال وعاقبت خود غافل است بعد ازانکه دستش ازاینها
کوتاه شود واین مشتهیات ولذات همه باطل وتباه میشود وبفکر علم
وعمل می افتد تا ببیند که ازین جنس چه متاع دارد که در بازار محشر بروی کار
آرد اکر صاحب علم واعتقاد حق وعمل صالح باشد که از جنس طینت روح
وعالم ارواح اند وآنها در وملکه وراسخ باشند چون ملاحظهٔ آنها نماید
وآنها در نظرش موافق خواهش جلوه نماید اورا مژدهٔ ثواب ورحمت دهند
واز دیدن آنها امیدوار فضل وشفقت شود ونام ایشان بشیر ومبشر
باشد چنانکه در دعای ایام ماه رجب وغیر آن آمده واکر نعوذ بالله صاحب
اعتقاد باطل وعمل فاسد باشد که از جنس طبیعت بدن وبیکانهٔ عالم
ارواح اند از ملاحظهٔ آنها غایت خوف ونهایت حسرت بهرساند که وقت
کار از دست رفته وکرفتار چیزی کشته که هرکدام بدتر از مار وعقرب نیش
میزنند وازین حال بجائی کرفتار کردیده که کویا هر یک کرزی برسرش
میزنند که ازان آتش در جانش می افتد ونام آنها منکر ونکیر باشد

چنانکه

چنانکه در دعا وغیر آن وارد شده وبرای تسمیهٔ منکر ونکیر نکتهٔ دیکر توان کفت
که بهر تقدیر نام اعتقاد حق وعمل صالح مشترک میان سعید وشقی تواند بود
چنانکه در بسیار اخبار مطلق وارد شده چه لفظ منکر ونکیر بمعنی بیکانه است
وروح میت بعد از انقطاع از دنیا وکوتاه شدن دست از همه جا وچاره تاکه
بفکر عاقبت ومآل خود می افتد ومتوجه اعتقاد حق وعمل صالح میشود که ببیند
ازانها چیزی دارد یا نه وآنها در نظرش جلوه میکنند اکر شقی باشد چون ازانها
کریزان بوده واهل آن نبوده ومیان ایشان آشنائی وانس بهم نرسیده
تا درانوقت مصاحب تواند بود واز صحبت آنها تحصیل انتفاع تواند
تواند نمود پس بالضروره از دیدن آنها الکه مال حسرت وسوزان آتش
حسرت شود واکر سعید باشد مفارقت اهل وعیال وتشویش حال
واضطراب احوال وخوف ناخوشی مال اعتقاد وعمل خیر با اینکه مانوس
وآشنا اند اول باغربت وبیکانه نماید مثل کسیکه در حال اضطرابی دوستی را
از دور ببیند ونشناسد وکمان بیکانه بلکه دشمن کند تا اینکه آهسته آهسته
که نزدیکتر شود وبشناسد خوشحال کردد واطمینان یابد وبوجه دیکر نیز توان
کفت که چون متوجه اعتقاد وعملش شود چون اکثر آن است که اکثر عمر صرف

باطل میشود مگر انبیاء و اولیاء که ایشان ازین حکایت مستثنا اند پس اول
مرتبه اعتقادات و اعمال مجملا منکر و ناخوش جلوه میکند تا اینکه اگر سعید باشد
بعد از تفتیش و تفحص که بر اعتقاد و عمل صالح مطلع شود مطمئن گردد و اگر شقی
باشد از اطلاع بر شقاوت و بطلان سعی خود بحالی بدتر از اول گرفتار شود
درهای بهشت و دوزخ که بقبر گشوده میشود چون سبب جهل و غفلت
مجاورت بدن و آثار و لوازم عالم طبیعت است و در مدت قبر از آنها
بالکلیه خلاص گشته اطلاع تمام بتفصیل احوال و افعال خود هنوز نیافته پس
این اطلاع مجمل که یافته دریست بعالم مفصل که نسیم و روح ازان براو
میوزد و متنعم یا معذب میباشد **برزخ** چیزیست که فاصله باشد میان
دو چیز و باین معنی زمانیرا که فاصله است میان دنیا و قیامت برزخ گویند
و در معاد روحانی کنایه است از مدت گرفتاری روح بآثار و بقیه اطوار
بدن و طبیعت و احوال ارواح درین مدت چنانچه در احوال قبر گذشت
مختلف شود ارواح سعدا مشغول التذاذ و ابتهاج و ارواح اشقیا
گرفتار اضطراب و اضطرار باشند **بعث** که بیرون آمدن از قبر است خلاصی روح
و نجاتش از مضیق و ظلمت آثار بدن و عالم طبیعت است که در مدت برزخ

گرفتار

گرفتار آن بود **حشر** جمع شدن ارواح در عالم روحانی بعد از تفرقه عالم جسمانی
قیامت ایستادن ارواح بالکلیه در عالم ارواح بعد از افتادن در عالم
اجساد **معاد** عود روح بوطن اصلی روحانی بعد از غربت عالم جسمانی
نامه اعمال آدمی در مدت حیات دنیوی هرچه میکند از خیر و شر اثری
مناسب آن در روح میرسد اگر مداومت بآن نکند خصوصا که بعد از آن
یا پیش ازان کار دیگر که نقیض و مخالف آن باشد کند آن اثر زود زایل شود
و اگر مداومت بآن نماید و از کارهای مقابلش محترز باشد آن اثر
در او راسخ شود و ملکه گردد پس آن روح مثل نامه باشد که اعمال در او
نوشته بود اما چون در مدت دنیا از حقیقت آنها غافلست گویا این نامه
پیچیده است که مضمونش معلوم نیست و روز قیامت که از دنیا و آثار
آن همه بالکلیه بیرون آمده مثل آیینه از زنگ پاک شده چون نظر بجانب
خود میکند مطلع بر همه آثاری که در او ثابت است میشود مثل نامه گشوده
که در پیش چشم باشد يَلْقاهُ كِتاباً مَنْشُوراً اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ
الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً **اصناف خلق در روز قیامت** چون حقیقت
انسان چنانچه بیان شد روح است که جوهر ذاتش از طینت ملائکه و ماده است

و مجاور عالم ماده و نشأه طبیعت و مشعور بآثار قوای شهوت و غضب
و سایر اطوار حیوانیت پس میان دو عالم واقع شده یکی عالم ارواح که اشرف
و اقوی و جانب یمین است دوم عالم طبیعت که اخس و اضعف و جانب شمال است
پس آنانکه ارواحشان بنور علم روشن گشته و بصفای علم طهارت یافته
و از آثار طبیعت بالکلیه پاکیزه شده از مرتبه وسط بیرون رفته داخل عالم
اعلا و مقربان درگاه احدیت اند و جمعی که حسناتشان که آثار عالم روح است
بر سیئات غالبست اما بحسب علم و عمل آنقدر ترقی نکرده اند که بالکلیه
از حد وسط بیرون روند در جانب راست این مرتبه و اصحاب یمین اند و دیگران که
سیئاتشان که از جنس عالم طبیعت و آثار نشأه حیوانیت است بر حسنات
غالب و رحل اقامتشان در عالم طبیعت مانده و هنوز ازین منزل انتقال نکرده اند
اصحاب شمال اند و جمع دیگر که حسنات و سیئاتشان مساوی است و هیچ یک
از طرفین راجح نیست اصحاب اعراف و مقیم حد وسط اند که دیواریست که نامش
اعراف میان بهشت و دوزخ درونش تمام رحمت و ثواب و بیرونش همه نقمت
و عذاب و این جماعت درین مقام سرگردان اند تا وقتیکه بفضل یا شفاعت
حسناتشان رجحان یابد و داخل بهشت شوند و لفظ اصحاب اعراف در قرآن

و احادیث



و احادیث بر دو طایفه استعمال شده یکی اینانکه مذکور شدند دوم انبیاء و ائمه
علیهم السلام که شهدای خلق و شفعای عباد اند در اعراف می‌ایستند که بر همه اطراف
مطلع باشند تا هر قومی را بجای خود رسانند و اصحاب سیئات را از گرفتاری قیامت
خلاص گردانند بعد ازان باعلی علیین که درجات ایشان است انتقال نمایند
میزان هر چیز چیزیست که باو سنجیده شود و کم و بیشش ازان معلوم گردد
مثل ترازو برای موزونات و پیمانه برای مکیلات و گز برای مذروعات و
منطق برای فکر و عروض برای شعر و میزان صحت و بطلان اعمال عباد در هر ملت
نبی و امام آن امت و امر و نهی ایشان است هر اعتقاد و عملی که موافق قول
ایشان است صحیح و حق است و هرچه مخالف آن است خواه بافراط خواه بتفریط
باطل و فاسد است چنانکه اخبار بسیار از اهل بیت اخیار صلوات الله علیهم
روایت شده که نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطىٰ وَنَحْنُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ يَلْحَقُ بِنَا
التّالِي وَيَرْجِعُ إِلَيْنَا الْغالِي مائیم اهل عدل و حد وسط که هرکه از ما پس
مانده باید خود را بما رساند و هرکه پیش رفته برگردد و پیش ما بماند و ایضا در کتاب
کافی و معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده که در تفسیر آیه وَ
نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فرمود هُمُ الْأَنْبِياءُ وَالْأَوْصِياءُ

عَلَيْهِمُ السَّلامُ و بروايت ديگر نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ و در تفسير علي بن
ابراهيم از حضرت امام رضا عليه السلام روايت نموده در آيهٔ وَالسَّمَاءَ
رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ که فرموده سما رسول الله است که خدا او را
پيش خود برد و ميزان امير المؤمنين است که براي خلق بامامت نصب کرده
همچنين ميزان يکي جانب روحانيت که ذات انسان و کفهٔ حسنات است
دويم جانب حيوانيت که کفهٔ سيئات است و ابن و کفه بشاهين عدل
اين ميزان که امام هر زمان است سنجيده ميشود و لسان صدق آن که نبي آن
ملت است حکم برجحان کند صراط راه راست و اصل دين خدا است
که محض عدل متوسط ميان افراط و تفريطات که دليل و نمايندگان
و انبيا و خلفاء و حجج خدا ايد کشيده است ميان عالم طبيعت دنيا و قرب
و رحمت خدا و بر بالاي جهنم است که هر کس از ان خطا شود در آتش طبيعت
هوا افتد باريکتر است از مو و تاريکتر است از شب که ديدن و شناختن
عدل محض در همه امور و احکام کاري است بسيار دشوار هر کس در دنيا
تمام عمر در همهٔ احکام بر دين خدا بوده و موافق امر او عمل نموده زود رفتار
مثل برق از صراط بگذرد و بثواب و قرب الهي فاير گردد و هر کس در اصول

وارکان از دين بيرون رفته اگر چه در بعضي فروع موافق دين خدا عمل کرده باشد
مثل کسيکه اصل پا را بر سر پل که بر سر رود خانه باشد نگذارد و اگر چه بعضي
انگشتان را بر آن گذارد قرار نگيرد بلکه جدا شود و بزير افتد و کسي در اصول دين
ثابت و راسخ بوده اما در فروع گاهي درست و گاهي خطا کرده ايشان در آخر
بر صراط بگذرد و تا بهشت رود و با بعضي نگرد در احاديث اشارات وارد شده
از جمله در کتاب معاني الاخبار از حضرت امام جعفر صادق عم روايت
کرده که فرمود صراط طريق معرفت خدا است و آن دو صراط است يکي
صراط دنيا و آن امام مفترض الطاعه است هر که او را بشناسد و اقتدا
بآن کند بر صراط دويم که جسر جهنم است بگذرد و هر که او را نشناسد در
آخرت قدمش از صراط بلغزد و در جهنم افتد و در تفسير امام حسن عسکري عم
مرويست که فرمود صراط در دنيا راه راستي است ميان غلو و تقصير
که مايل بباطل نشود و صراط ديگر راه مؤمنان است که راست بجنت
ميرود و بطرف ديگر ميل نميکند جنت عالم ارواح و ملائکه و قرب
جناب اقدس الهي است که معدن علم و معرفت و ضياء و نور و صفا
و حسن و جمال و شرف و کمال و محض خير و تمام رحمت است ابواب جنت

اعتقادات صادقه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه است که ارواح ازين راهها
بانعام ميتوانند رسيد عدد جنان هفت عدد ابواب جنان هشت است چنانکه
احاديث صريح است در اينکه مرويست در کتاب اثنا عشريه تأليف يکي از
علماي شيعه از ابن عباس که جنان هفت و ابواب آن هشت است جنت
عدن و جنت فردوس و جنت المأوى و جنة الخلد و جنت النعيم
و دار السلام و دار الجلال و بيانش اينست که اهل بهشت اول بار
بحسب تفاوت مراتب افعال و اعمال هشت قسم و عاقبتشان هفت اند
چه اسباب دخول جنان و نيران چنانکه گفتيم اعتقاد است و خلق و عمل
و اعتقاد پنجقسم است اول باصل وجود صانع عالم تعالي شانه دويم
توحيد و نفي شريک سيم بصفات جمال و نعوت جلال چهارم بنبوت
پنجم بامامت و امّا اعتقاد بمعاد داخل اقرار بما جاء به النبي است
مطلقا مثل اعتقاد بوجوب نماز و روزه که تابع اعتقاد نبوت است
چه کسيکه ايمان به نبي آورد و تصديق بنبوتش کرده بالضروره تصديق
همه اخبارش بايد نمود و الا منافي تصديق نبوتش خواهد بود و اما
ساير علوم و معارف که زايدند بر اصل ايمان موجب تفاضل درجات

جنان و تضاعف فضل و شرف آن است نه مناط اصل دخول جنان و نيران
هر چند علوم و معارف بيشتر و شريفتر درجات بهشت نيز بيشتر و رفعتش
وسيعتر و بخداي تعالي نزديکتر و اين پنج اعتقاد و خلق و عمل اگر با همه
صحيح و صالح باشد هر يکدري به بهشت و هر کدام که فاسد باشد دري بدوزخ
بود پس اين هفت سبب هفت در است به بهشت که سبب شرف و فضل
روح و انتظامش در سلک ملائکه و ارواح مقدسه ميشوند و فضل و شرف
و مرتبه که از آنها براي ارواح حاصل ميشود هر کدام بهشت عليحده بعضي
اشرف و افضل از بعضي و چون جمعي مستضعفين ميباشند اگر چه اعتقاد
و عمل صحيحي ندارند اما تقصيري هم ندارند بلکه بقدر عقل و قدرت و استطاعت
خود کرده اند هر چه کرده اند پس ايشان مستحق عذاب نيستند لَا يُكَلِّفُ
اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بلکه ايشان از جناب اقدس الهي برحمت واسعه
او اميدوار رحمت کرده چه ايشان جمعي اند که اگر از اسباب وصول
بحق محروم نبودند و مانع خارج نميداشتند قبول حق مينمودند مثل
اطفال مؤمنان که در طفوليت فوت شده اند و مثل جمعيکه در بلاد
مخالف ميباشند و هميشه از پدر و مادر کفر و باطل ديده و از قوم

ملیف بربطه

و قبیله همان را شنیده اند و بسبب طفولیت فوت شده اند و مثل جمعی که
در بلاد بسیار دور متوطن اند که هرگز بخاطرشان نرسیده که شاید این قول یا این عمل
باطل و غیر این حق باشد یا اگر بخاطرشان رسیده قدرت سعی و تحصیل
نداشته اند مثل بیماریکه نماز را با وضو و ایستاده نتواند کرد و ضعیفیکه اصلا
روزه نتواند گرفت پس اینجماعت اگرچه اهل حق نیستند اما چون منکر هم نیستند
ملحق باهل حق شوند و تابع ایشان باشند و چون ملحق بیکی از آن هشت صنفند
عدد بهشت برای ایشان هشت نشود و چون سبب لحوقشان بایشان اقرار
و عمل نیست بلکه ضعف و عدم انکار است ابواب جنان هشت شود و چون
استضعاف سبب دخول جهنم نشود درهای دوزخ یکی کمتر از درهای
بهشت باشد پس کسیکه بهمه این پنج چیز اعتقاد صادق ثابت دارد همه سبب
دخول او بجنان باشد و از هر یک در داخل بهشت شود و کسیکه منکر همه باشد
از هر پنج در بجهنم رود و کسیکه منکر بعضی و مقر بعضی باشد مثل مقر بصانع
که مشرک باشد و موحد منکر نبوت و مقر نبوت منکر امامت آنچه را منکر است
سبب دخول جهنم شود و اقرار بعض دیگر معارض آن نشود و او را بهشت
نبرد و چه سبب غربت روح در عالم بدن و هجرانش از وطن و گرفتاری زندان

اینعالم و محبوسی در آتش جهنم عادات و اعتقادات فاسده است که سببش انس و الفت
و انغمار در عالم طبیعت است پس تا از لوث و نجاست آثار آن بالکلیه پاک نشود و
لایق دخول مجالس ارواح مطهره و ملائکه طاهره نگردد کوهر یکه مدتی در مزبله افتاده
بعد از بیرون آمدن تا مدتی دیگر بانواع تدبیر و تصنع او را از زنگ کثافت و بوی
آن نجاست پاک نکنند بخزانه جواهر شریفه و مجلس پاکان نبرند والماس که دار
هر چند قیمتی است قابل انگشتر بزرگان نیست و مقر ببعضی و منکر بعضی دیگر
نیست امّا مقصرات بازای تقصیر مؤاخذ و ملحق بمنکرات و اگر مقصر هم نباشد
از راه اقرار بالذات و از راه استضعاف بالعرض به بهشت رود و هم چنین
در اخلاق و اعمال اگر مقصر باشد بقدر تقصیر ندامت و حسرت کشد و مستحق
حبس و زجر شود و الا داخل مستضعفین گردد و اخبار دیگر بسیار از اهل بیت
اخیار صلوات الله علیهم آمده که تایید آنچه مذکور شد توانند نمود از آنجمله
احادیث بسیار روایت شده که اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم فرموده اند
که ما در قیامت ضامن گناهان شما میشویم و شفاعت شما میکنیم و شما را به بهشت
میبریم امّا در برزخ شفاعت ما بشما نمیرسد کاری کنید که در آن وقت از
عذاب فارغ و خلاص باشید و لیکن از ایشان ص احادیث بسیار مرویست که

گناهان شیعیان ما در دنیا بمصایب و بلایا و پریشانی و سایر شداید دنیا پاک شود
و اگر بیش از آن باشد بسکرات موت و سختی نزع روح و پس از آن بشداید
قبر و احوال برزخ و پیش از آن بفزع و احوال قیامت و اگر بعضی از ایشان را
گناهش بسیار باشد و از هیچ یک از اینها پاک نشود بطبقه اول جهنم میبرند
و در آنجا از گناه پاک میشود و بعد از آن به بهشت میبرند و شیعیان از این بیشتر
گناه نمیکنند و الحق از ایشان ص اخبار بسیار مرویست که ما برای همه شما
ضامن اصل بهشت میشویم امّا شما برای درجات بهشت سعی کنید که درجات را
بسعی میدهند و تایید این احادیث آنچه را گفتیم ظاهر است چه اعتقاد
بهر مرتبه لاحق مستلزم اعتقاد بمرتبه سابق است پس تشیع که اقرار
بامامت جامع همه اعتقادات حقه است پس شیعه بفضل الهی و شفقت
اهل بیت صلوات الله علیهم لوای سعادت در همه جهات جنات معرفت
و اعتقاد افراشته و بار زحمت ضلالت کفر از دوش خود افکنده و اگر قصور
و تقصیری او را باشد از جهت اخلاق و اعمال خواهد بود و چون محل علم و اعتقاد
که حقیقت روح است و منشأ اخلاق و اعمال بد طبیعت و قوای حیوانی است
که عوارض روحند پس شیعه صاحب مساوی و رذایل اعمال و اخلاق

مثل آینه زنگ گرفته اصل جوهر ذاتش صاف و روشن است و برای ازاله
زنگ و کثافت عارضی محتاج بزیادتی از مراتب صیقل نیست که نهایتش اوایل
جهنم و مرور بر آتش است پس البته آخر نور ذاتی بر ظلمت عرضی غالب گشته
از عذاب خلاص شود بخلاف کافر که چون جوهر ذاتش باعتقاد باطل و فاسد
گشته و رداءت و کثافتش از حد گذشته سوای عذاب ابد و عقاب مخلد چاره
ندارد و مثل شمشیر موریانه خورده و آینه شکسته که تا گداز نیابد باصلاح نیاید
و چون درجات بهشت و فضل و ثواب تابع علم و عملند پس هر چند علوم و معارف
و اخلاق حسنه و اعمال صالحه بیشتر و بهتر درجات جنان رفیع تر و منازل آن
وسیعتر و انواع نعمت و اصناف رحمت و نور و ضیاء و صفا بیشتر و بهتر
و هر چند جهل و سیئات و رذایل کمتر ظلمت و کدورت کمتر ارواح بحسب
تفاوت مراتب درجات مثل آفتاب و ماه و کواکبند در آسمان همه نورند
و همه در آسمانند امّا اینقدر میانشان تفاوت است که از نور بعضی تمام
عالم روشن شود و نور بعضی بموجب ازپیش خودش بیشتر نرود و یکی را بجز تا
نظر نیارد و یکی اصلا بنظر نیاید و این حدیث را نیز که شیخ صدوق رحمه الله
روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود بهشت هشت در گشوده

شود از یک در انبیاء و صدیقان داخل شوند و از یک در شهیدان و صالحان
و از چندر شیعیان و دوستان ما پس من بر سر صراط ایستاده و حامیکم و
میگویم خدایا بسلامت دار شیعیان و دوستان و انصار من و هر که را
بمن تولی نموده در دنیا پس ندا از میان عرش می آید که دعای تو مستجاب شد
و شفاعت تو قبول شد برای شیعه تو و شفاعت هر کس از شیعیان و دوستان
من و هر که نصرت من و محاربه با دشمنان من کرده بفعلی یا قولی برای
هفتاد کس از همسایگان و خویشانش قبول شود و از در دیگر سایر مسلمین
که بشهادت لا اله الا الله اقرار کنند و بقدر ذره بغض ما اهل بیت در
دلشان نباشد داخل شوند تطبیقش بر آنچه گفتیم توان نمود چه چندر شیعیان
همان در است که مذکور شد و در آخر نیز ظاهر است که اشاره بمستضعفین است
و در دوم اشاره بدر اعمال چه شهدا و صالحین صاحبان اعمال صالحه اند
و در اول تواند که اشاره بطریقه اخلاق باشد چه عمده در حصول اصل
قابلیت نزول وحی و رؤیت و تحدیث ملائکه که اول مراتب نبوت
و امامت است که مرتبه انبیاء و صدیقان است که اشاره به ائمه است تعدیل
اخلاق است و تصفیه باطن و ستر از هر چه غیر یاد خدا در رضای دوست پاک

کردانیدن

گردانیدن خاطر و ضمیر و باطن از اخلاق ذمیمه و عادات رذیله و خیالهای
باطل و هوای فاسد و عادت دادن فکر و خیال بیاد خدا تعالی و مخصوص
گردانیدن خواهش خود بخواهش او و باطن خود را بیاد او که شرح
صدر عبارت از این مرتبه است و چون باین مرتبه رسد مستعد فیضان نور
الهی و نزول وحی و مشاهده و مکالمه ملائکه گردد و این منتهای مرتبه
تهذیب اخلاق است تقسیم جنان و تعدید ابواب آن باین وجه که مذکور شد
موافق مشهور و اکثر احادیثی است که درین باب مأثور است در کتاب کافی
از حضرت ابی جعفر علیه السلم روایت نموده که فرمود جنان مذکوره در کتاب یعنی
قرآن چهار است جنة عدن و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی
و جنان دیگر نیز هست که محفوفند بآن جنان و مؤمن هر قدر که خواهد خدا از آن
جنان باو عطا می کند و مراد از چهار جنت دو احتمال دارد یکی اینکه مراد
جنان مذکوره بلفظ جنت در قرآن و اشاره باشد بجنت علم و خلق
و عمل و مرتبه مستضعفین جنات دیگر که محفوفند باین جنات اشاره باشد
بانواع و مراتب هر یک ازینها چه جنت علم منقسم شود اول بپنج جنت
اعتقاد که گفتیم و هر یک از آنها بچندین جنت بحسب کثرت و قلت مراتب

و انواع علم و معرفت و همچنین جنت عمل هر یک منقسم شود بچندین جنت
و هر کدام از جنان منقسم شود بچندین درجه بحسب مراتب اشخاص در سعی و
کسب بعد از اختلاف فطری و مرتبه مستضعفین اگر چه مآلش پیشتر گفته شد
بجنان سابقه راجع میشود اما باعتبار غایت دنو مرتبه آنرا جنت علیحده
توان شمرد چه مرتبه ایشان نسبت بمرتبه گویا فی الحقیقه پرتوی است از آن مثل
شعاع و آفتاب یا مثل ماه و آفتاب دوم اینکه مراد جنان مذکوره درین آیت
که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و اشاره
بآن بمراتب مقربین و اصحاب یمین چه هر کدام ازینها طایفه دو جنت دارند اهل علم و عمل
یکی جنت علم که مشتملست بر چندین جنت انواع و اصناف علم و معرفت
دوم جنت اعمال شامل خلق و عمل باهم یا از باب تغلیب مثل قمرین یا تأمل
از جهة افعال و اعمال غالبا مستلزمند چه هر خلقی مستدعی عملی و مداومت
مورث خلقی است پس بهمین قدر این حدیث هم با اینها موافق است با احادیث
سابقه اگر چه ظاهر اسما بر آنها مینماید و ازین قبیل اخبار احاد نیز مکرر
وارد شده که اگر چه بحسب ظاهر تفاوت و اختلافی دارند اما بعد از تامل
همه را هم توفیق و تاویل میتوان نمود **در باب** بهشت رضوان یعنی

رضای

رضای جناب الهی که شامل هر که شود داخل بهشتش کند و هر که از آن محروم
باشد از بهشت دورش گرداند **درجات** بهشت مراتب علوم و اخلاق
و اعمال که هر چند بیشتر و بهتر است نور و صفا و فضل و شرف ارواح بیشتر
و مرتبه و قدرشان بالاتر و بخدا تعالی نزدیکتر اند **مکان** بهشت آسمان
هشتم که مقام جبرئیل است که صاحب وحی انبیاء و واسطه فضل علم و معرفت
جهنم باطن دنیا که محل جن و شیاطین و منبع غفلت و جهل و ظلمت
و معدن طبیعت حیوانی و منشأ قوای شهوت و غضب نفسانی است
ابواب جهنم انواع اعتقادات فاسده و اخلاق سیئه و افعال قبیحه است چنانچه
بتفصیل گذشت **دربان جهنم** مالک یعنی ملکه و عادات چه هر یک از اعتقادات
و خلق و عمل بد بعد از آنکه راسخ و ثابت و ملکه شود موجب جهنم گردد و یا بنهایت
مرتبه شدت و رسوخ برسد رحمت الهی بانواع شداید دنیا و برزخ و قیامت
یا بمعارضه حسنات و شفاعت ازاله آن نماید و از آن عفو فرماید **درکات** جهنم
مراتب اعتقادات و اخلاق و اعمال فاسده سیئه است که هر چند بیشتر و بدتر است
ظلمت و نجاست و کثافت و رداءت روح بیشتر و از معدن نور و شرف
و رحمت و قرب حضرت عزت دورتر و از نجات محروم‌تر است **مکان جهنم**

زمین هفتم که معدن جهل و غفلت و محض خست و ظلمت و مقام ابلیس لعین است
که رأس شیاطین است این اشاره بود به تطبیق بعضی از احوال معاد جسمانی
و روحانی و اگر کسی خواهد که همه خصوصیات هر دو را از این راه تطبیق تواند
نمود ظاهر و باطن بهم پیوسته دست بر دارد از جناب الهی رحمت واسعهٔ
نامتناهی حضرت مقدس رحمة للعالمین و ابواب رحمت و بواب جنت
اهل بیت طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم را شفیع با چاره کار آن
کرداند و این ارواح خبیثه را بفضل و شفقت خود و محبت و شفاعت ایشان
از همه مراتب و درکات شدت این زندان و ظلمت این نیران رها ند
و با علی درجات قرب و رحمت و اسنی منازل جوار و جنت قدس خود
رساند بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آخر دعوانا ان الحمد
لله رب العالمین انا عبد الضعیف الذلیل

۱۸۱۳۱۰۱۴۸۱۴۲۴۴ جامع تقی

فی شهر جمادی سنه ۱۲۴۶

وبالله

المعاد

هو الکریم

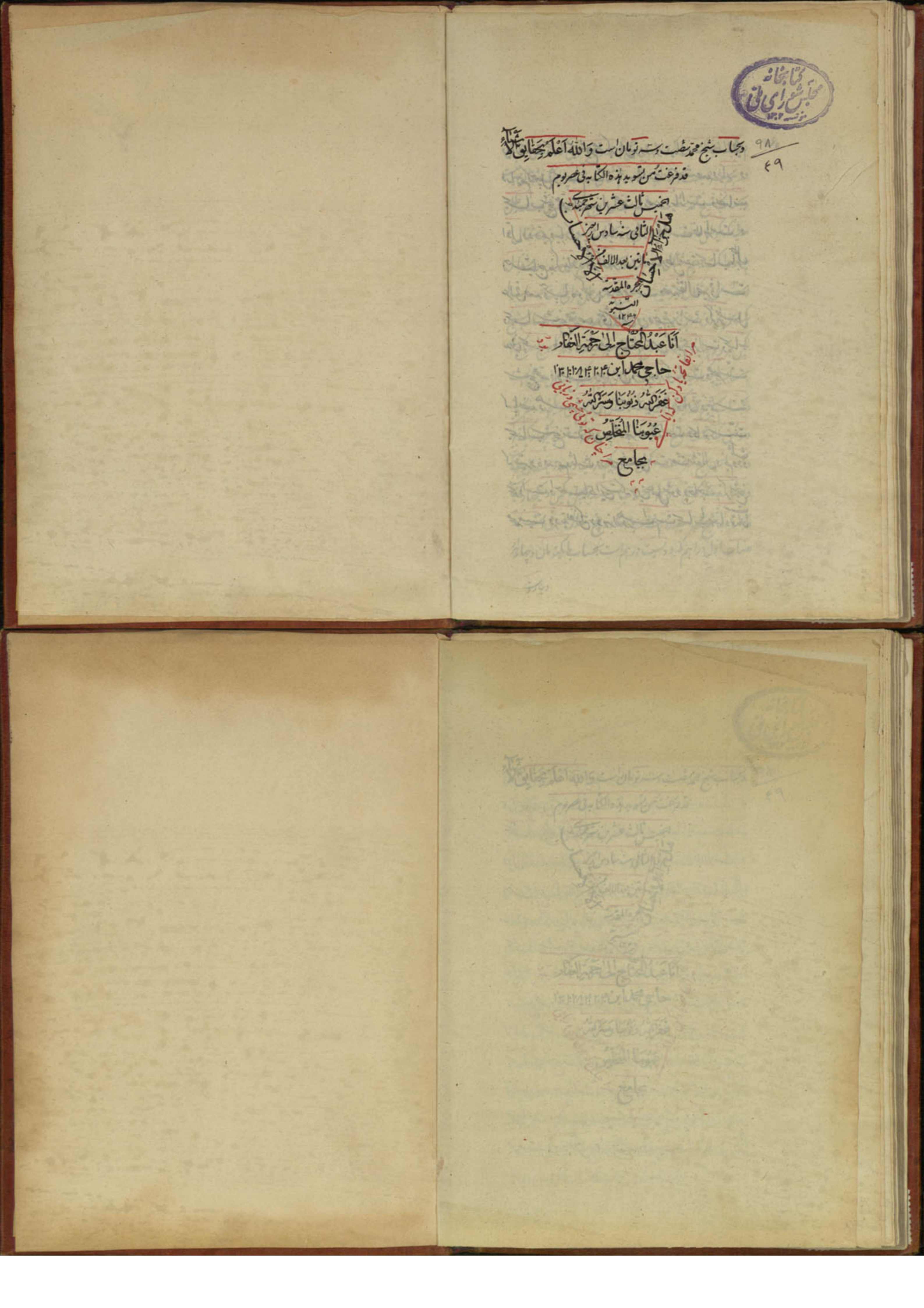
رسالهٔ اوزان
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین اما
بعد این رسالهٔ است در بیان اوزان شرعیه بدانکه علماء رحمهم الله علیهم
اوزان شرعیه را مثل مثقال و درهم و غیر آن را بجو میانه در بزرگی و کوچکی
ضبط نموده اند و مردمان اکثر از معرفت آن استنباط بنهایت احتیاط
عاجزند و این داعی الی الله محمد طاهر در وقتی از اوقات در نجف اشرف
علی مشرفها الف التحیة و الثناء بعضی از ارباب معرفت را جمع نموده و
ترازوی درست و جو میانه تحصیل کرده تشخیص مثقال شرعی و درهم
شرعی بتفصیلی که مذکور خواهد شد نموده در همان اوقات شیخ فاضل
صالح معاصر شیخ محمد جابر نیز با بعضی از اهل وقوف در مسجد کوفه
وزن نموده بنابر اختلافی که در جو میباشد مخالفتی در وزن ما و ایشان
واقع شد بنابراین اشاره بوزن ایشان نیز مینمائیم تا احتیاط در هر کدام
که بوده باشد بدان عمل نمایند بدانکه مقدار درهم بحساب ما سه دانگ و نیم
و بحساب شیخ محمد سه دانگ و نیم نخود و عشر نخود است و مثقال شرعی
بحساب ما پنج دانگ است که وزن یکمحمدی نقره بوده باشد و بحساب شیخ چهار

دانگ و نیم که وزن یک اشرفی بنگی باشد و رطل عراقی که صد و سی مثقال
درهم شرعیست بحساب ما هشتاد و پنج مثقال است و پنج دانگ مثقال صیرفیست
و بحساب شیخ محمد شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صیرفی است و رطل
مدنی که یک رطل و نصف رطل عراقی است بحساب ما صد و سیزده مثقال و
چهار دانگ و نیم مثقال صیرفیست و بحساب شیخ محمد صد و دو مثقال
و سه ثمن مثقال صیرفیست و صاع که نه رطل عراقی است بحساب ما
یک من بوزن تبریز و هشتاد و دو مثقال و نیم صیرفی است و بحساب شیخ
یک من تبریز و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست و مد که ربع صاع است
بحساب ما یکچارک تبریز و بیست مثقال و نیم و یکهشتم مثقال صیرفی است
و بحساب شیخ محمد یکچارک و سه مثقال و نیم صیرفی و یکخمس و دو نیم است
و وسق که شصت صاع است بحساب ما شصت و هشت من و یکچارک تبریز است
و بحساب شیخ محمد شصت و یک من تبریز و یکچارک و صد و پنج مثقال صیرفی است
و نصاب غله که پنج وسق است بحساب ما سیصد و چهل و یک من و یکچارک است
و بحساب شیخ محمد سیصد و هفت من و هشتاد و پنج مثقال صیرفی است و
نصاب اول دراهم که دویست درهم است بحساب ما یکتومان و چهار هزار

دینار است

دینار است و بحساب شیخ محمد یکتومان و دو هزار دینار است و نصاب دویم
دراهم که چهل درهم است بحساب ما دو هزار و هشتصد دینار و
بحساب شیخ محمد دو هزار و چهارصد دینار است و نصاب
اول و دویم دینار که بیست دینار و چهار دینار است ظاهر است و
احتیاج بذکر ندارد و کر که هزار و دویست رطل است بحساب ما برطل
عراقی صد و پنجاه و یکمن و نیم تبریز است و صد مثقال صیرفی است
و بحساب شیخ محمد صد و سی و شش من و نیم تبریز است و کر برطل
مدنی بحساب ما دویست و بیست و هفت من و نیم تبریز است و بحساب
شیخ محمد دویست و چهار من و سه چارک است و مهر سنت
که پانصد درهم شرعی است بحساب ما سه تومان و نیم است و
بحساب شیخ سه تومان و چهار هزار دینار است و کافور سنت
که سیزده درهم و ثلث درهم شرعی است هفت مثقال و نیم و دو ثلث
نخود است و احتیاط این است که برین عمل شود و حاجت بذکر شیخ
محمد نیست و دیه نفس که ده هزار درهم است بحساب ما هفتاد تومان است



و بحساب شیخ محمد نصف دسته تومان است والله اعلم بحقایق الاشیاء ۹۸ / ۴۹

قد فرغت من تسوید هذه الکتابة فی عصر یوم

الخمیس ثالث عشر من شهر جمادی

الثانی سنه سادس اربعین

و مائتین بعد الالف

من الهجرة المقدسة

النبویة ۱۲۴۶

انا عبد المحتاج الی رحمة الغفار

حاجی محمد ابن ۲۰۲۰ ۲۰۱ ۲۰۱۰ ۲۰

غفر الله ذنوبنا وستر

عیوبنا المخلص

بجامع

